

مروری بر مطالعات الیمایی

یعقوب محمدی‌فر*

استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی‌سینا
mohamadifar@basu.ac.ir

علیرضا خونانی

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه نیویورک

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۰۱
(از ص ۱۵۱ تا ۱۷۴)

چکیده

ایران اشکانی، دارای ساختاری ملوک‌الطوایفی بود و خاندان‌های حکومت‌گر کوچک و بزرگ به ایفای نقش می‌پرداختند. الیمایی‌ها پس از بسط قدرت سلوکیان در ایران، در نواحی شمالی خوزستان و ناحیه‌ی کوهستانی زاگرس جنوبی، حکومتی محلی تشکیل داده و تا ظهور ساسانیان حکمرانی کردند. در گزارش‌های نویسندگان یونانی و رومی، به منطقه‌ی الیمایی اشاره شده است. بیش از یک‌صد سال از مطالعات علمی در این حوزه می‌گذرد، اما هنوز به‌درستی نمی‌دانیم که محدوده‌ی دقیق الیمایی کجاست؟ همچنین اطلاعات تاریخی ما در این حوزه پراکنده است. از جمله سؤالات مهم براساس متون تاریخی، ثروت سرشار معابد است؛ چنان‌که آنتیوخوس سوم در ۱۸۷ ق.م. پس از شکست در مغنیسیه، برای تأمین جریمه‌های روم، مجبور حمله به یکی از این معابد شد. سکه‌شناسی، ارائه‌ی گاهنگاری، انتخاب عنوان کامناسکیر و بررسی دلایل اقتدار شاهان الیمایی، از دیگر سؤالات اساسی این نوشته است. الیمایی مرکز اصلی هنر عصر اشکانی، با جای‌دادن آثار تصویری و نقوش برجسته‌ی متعدد، منبع الهام سلسله‌ی بعدی در پارس، یعنی ساسانیان است. فعالیت‌های تجاری آنان محدود نبوده، بلکه کشف سکه‌هایی در نواحی شمالی عربستان، نشانگر نقش اقتصادی مهم آن‌هاست. عمده‌ی آثار یادمانی دوره‌ی اشکانی در حیطه‌ی فرهنگی الیمایی قرار دارند که مورد تقلید و تحسین حکومت‌های بعدی قرار گرفت. در مجموع، میراث هنر پارتی و سپس ساسانی را می‌توان در صحنه‌های اعطای مقام، نبرد تن‌به‌تن سوار بر اسب و به‌ویژه تمام‌رخ‌نمایی - که به‌عنوان یکی از دستاوردهای اصلی فرهنگ پارتی شناخته می‌شود- را در ابتدا می‌باید در هنر الیمایی جستجو نمود.

کلیدواژگان: تاریخ الیمایی، جغرافیای الیمایی، اشکانیان.

مقدمه

با وجود تحقیقاتی که تاکنون به انجام رسیده، محدوده‌ی دقیق جغرافیایی الیمایی ارایه نشده است. احتمالاً علت این موضوع، تغییر مرزهای الیمایی در طول زمان بوده است. ناحیه‌ای که بعدها زیر سلطه‌ی الیمیایان قرار گرفت، شامل دو منطقه‌ی جغرافیایی کاملاً متفاوت از یکدیگر می‌شود. در سمت غرب، رودهای متعددی چون: جراحی، کارون، کرخه و دیاله، زمین‌های آبرفتی گسترده و حاصلخیز بین دجله و نواحی کوهستانی را مشروب می‌سازند و شرایط را برای آبیاری کل منطقه فراهم می‌آورند؛ و از سوی دیگر، در شرق و شمال شرق، ناحیه‌ای با کوه‌های متراکم، دره‌ها و دشت‌های مرتفع و پوشیده از درختان وجود دارد که نهرها و رودهای متعددی در آن جاری است (Rawlinson, 1893: 13). این دو ناحیه‌ی کاملاً متفاوت، به نواحی کوهستانی بختیاری و سرزمین پست و آبرفتی خوزستان تقسیم می‌شوند و با چهار رودخانه‌ی کرخه، شاتر، کارون و دز، این دشت آبرفتی را سیراب می‌کنند، از حاصلخیزترین مناطق ایران است (Le Rider, 1965: 263). در منابع، نام رودخانه‌های متعددی به چشم می‌خورد که شهرهای مهم در کنار آن‌ها شکل گرفتند و بیشتر نویسندگان قدیم در شناسایی موقعیت آن‌ها، با مشکلاتی روبه‌رو بوده‌اند (Hansman, 1967: 33). کوه‌های بختیاری که ناحیه‌ی اصلی الیمایی و بخش مرکزی رشته کوه‌های زاگرس را تشکیل می‌دهند، تقریباً از شرق رود دز شروع می‌شود. این کوه‌ها، سرزمین بختیاری و حتی دشت پیرامون دزفول، شوشتر و رامهرمز را نیز دربر می‌گیرند (واندنبرگ و شیپمن، ۱۳۸۹: ۱۰). در شکل کلی، ناحیه‌ی بختیاری براساس تقسیم‌بندی امروزی، شامل استان‌های چهارمحال و بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد و نواحی شمالی خوزستان است که مجموعه‌ای از بهترین راه‌های ارتباطی خوزستان را داراست؛ انزوای نسبی آن و نیز موقعیت راهبردی‌اش بین دشت‌های آبرفتی و بخش‌های مرتفع فلات ایران، نشان می‌دهد که این منطقه نقش مهمی در گذشته داشته است (زاگارل، ۱۳۸۶: ۲۴-۲۶). این نواحی، همچون سدی در برابر هجوم گروه‌های مختلف به خوزستان عمل می‌کرده و شرایط مرگ‌بار خود را در برابر تجاوز بیگانگان در طی حملات آنتیوخوس سوم در ۱۸۷ ق.م. (Potts, 2004: 382) به خوبی نشان داد. راه‌های ارتباطی متعددی این منطقه، خوزستان را به اصفهان مرتبط می‌ساخت و از شاهراه‌های اقتصادی و بازرگانی در زمان سلوکیان و اشکانیان به‌شمار می‌آمد (سرفراز، ۱۳۸۷: ۵۸) که بعدها مورد استفاده‌ی بریتانیایی‌ها در اواخر قرن نوزدهم م. و پس از آن نیز قرار گرفت (زاگارل، ۱۳۸۶: ۲۵). اهمیت کشاورزی و تجاری، آن پادشاهی الیمایی را به یکی از ثروتمندترین و شناخته شده‌ترین حکومت‌های زمان خود، تبدیل کرد (Chaumont, 1982: 149). با ایجاد راه‌های ارتباطی در سرزمین الیمایی و بنابر گزارش یک جهانگرد چینی به‌نام «کان یینگ» (Kan Ying) در ۹۷ م. پادشاهی کوچک خاراسن در جنوب عراق امروزی را به هند و آسیای مرکزی وصل می‌کرد (Ghirshman, 1976: 182). این راه‌ها اعتبار خود را در سده‌های اسلامی و بعد از آن نیز حفظ کردند و مورد استفاده جهانگردان و تجار قرار گرفت. راهی که «ابن بطوطه» (قرن ۱۴ م.) با آن مسیر بین دره‌ی ایذه-مالمیر تا اصفهان را در دوازده روزه طی کرد (Ghirshman, 1976: 180) و همچنین مسیر ارتباطی بین پارس و شوش، از دل سرزمین الیمایی‌ها و «اوکسی‌ین»‌ها می‌گذشت (Le Rider, 1965:).

306). نواحی صعب‌العبور این سرزمین، شرایط دفاعی مناسبی را برای آن فراهم می‌کرد، که بنا بر گزارش «پلینی»، بخش‌هایی از الیمایی به قدری باتالاقی بودند که برای رسیدن به فارسستان باید آن را دور زد (Alizadeh, 1985: 179). در مورد خاستگاه اصلی الیمیایان در نواحی کوهستانی، گزارش «نثارخوس» است که الیمیایان را اقوام غارتگر در همسایگی شوشان می‌داند و «استرابو»، خاستگاه آنان را در خشن‌ترین بخش‌های منطقه توصیف می‌کند که با نواحی مرتفع کوهستانی قرابت دارد. از این جهت، جای‌نام الیمایی را می‌توان «ایلام کوچک» معنی کرد تا با ایلام اصلی با مرکزیت شوش، متمایز گردد (Hansman, 1985: 241). امروزه نواحی بیلاقی بختیاری، چون بخش «بازفت»، به جهت پوشش گیاهی مناسب، مکان مناسبی برای کوچ‌نشینان به‌شمار می‌آید (Mehrkian, 2000: 59)؛ همچنین برخی از دره‌های میان‌کوهی زاگرس با خاک مناسب و منابع آبی غنی، امکان کشاورزی گسترده را فراهم آورده‌اند (بدیعی، ۱۳۶۷: ۴۹). مناطقی چون «تنگ سروک» که اهمیت خاصی برای شاهان الیمایی داشته، هنوز محل بیلاق و قشلاق عشایر امروزی چون «ایل بختیاری» و «لرهای بهمه‌ای» است (Guépin, 1965-66: 24). منابع زیست‌بوم‌شناختی غنی منطقه، امکان شکل‌گیری اقتصاد معیشتی بزرگتر از روستا را میسر می‌کرده است (زاگارل، ۱۳۸۶: ۲۶). رودهای متعددی از نواحی بختیاری سرچشمه می‌گیرد و وارد خوزستان می‌شود که حیات منطقه به آن‌ها وابسته است (Hansman, 1967: 30-32).

قومیت، مذهب و زبان

بحث از نژاد و قومیت الیمایی‌ها، کاری دشوار ولی ممکن است، اما با تکیه بر مدارک و داده‌های موجود، بر خاستگاه آنان در کوه‌های بختیاری تأکید شود. عمده‌ی مدارک در این باره را منابع و نوشته‌های مورخان قدیم یونان و روم تشکیل می‌دهد که کاملاً مطمئن و مورد استناد نیستند. بررسی‌های «هانسمن» در خوزستان و وضعیت رودهای آن و مقایسه‌ی آن با نوشته‌های نویسندگان متأخر یونانی و رومی، مشخص می‌کند که اکثر این افراد، خود به بین‌النهرین و ایران سفر نکرده و به نوشته‌های جهانگردان معاصر و نویسندگان قدیم تکیه داشته‌اند (Hansman, 1967: 30). کاوش‌های باستان‌شناسی نیز در منطقه‌ی الیمایی، یعنی همان کوه‌های بختیاری، پیشرفت کمتری نسبت به تحقیقات جغرافیایی، تاریخی و نژادشناسی داشته است که علت اصلی آن، شاید صعب‌العبور بودن این منطقه است (واندنبِرگ و شیپمن، ۱۳۸۹: ۱۵).

پاتس و دیگران، «الیمایی» را یونانی شده‌ی ایلام دانسته و بر نوشته‌های نویسندگان یونان و خطوط میخی بابلی معاصر با الیمیایان و همین‌طور استفاده‌ی آنان از نوعی خط «آرامی میانه» در نقوش برجسته‌ی تنگ‌سروک که شباهت بسیاری به خط به‌کار رفته در بین‌النهرین جنوبی در سده‌های دوم و سوم م. دارد، تکیه می‌کنند (Potts, 2004: 386; Henning, 1951: 166) و واندنبِرگ و شیپمن، ۱۳۸۹: ۱۰). در یکی از متون بابلی با تاریخ ۱۴۴ ق.م. «کاماشکیری» (به احتمال «کامناسکیر اول نیکفوروس») «شاه ایلام» یاد می‌شود که «به بابل حمله می‌کند و پیروزمندانه از شهرها و رودهای آن می‌گذرد» (Potts, 2002: 350). این گروه قومی پس از ورود

به موطن اصلی ایلامی‌ها و بنابر قرینه‌ی جغرافیایی و نام مکان، الیمایی (به یونانی) و ایلامی (به بابلی) خوانده شده، اما در اصل، دارای قومیتی متفاوت بوده باشند. آنان پیش از قرن دوم ق.م. با شوشانی‌ها و پارس‌ها، یکی نبوده و احتمالاً جزو قبایل راهزن، همچون «اوکسی‌ها» و «کسه‌ای‌ها» به‌شمار می‌آمدند (واندنب‌رگ و شیپمن، ۱۳۸۹: ۹ و ۱۸). سیستم جنگی اشکانیان، تکیه‌بر شیوه‌ی جنگ‌وگریز و کشاندن دشمن به داخل سرزمین خود بود (Strabo, Geog. I. I. 17-18). تیراندازان الیمایی که احتمالاً شبیه به تیراندازی بودند که در اندازه‌ی طبیعی (۱,۸۸ سانتی‌متر) در نقش برجسته‌ی گردنه‌ی «گلمش» در نزدیکی «قیر» در استان فارس تصویر شده است، در سپاه سلوکی آنتیوخوس سوم در «مغنیسیه»، نبرد کردند (پاتس، ۱۳۸۵: ۵۸۳-۵۸۴).

براساس دیدگاه «سلوود»، این راهزنان کوهستان، مدت‌ها پیش از هجوم اسکندر به جلگه‌ی رود دز (یا «کوپراتس» در منابع یونانی) فرود آمدند و در آن‌جا به کار کشاورزی که از همسایگان غربی خود آموخته بودند، پرداختند (سلوود، ۱۳۸۰: ۴۰۹). از لفظ «راهزن» این‌گونه برمی‌آید که این مردمان هر از گاهی به نواحی پیرامون خود حمله کرده و غنایمی به‌دست می‌آوردند. در متون کهن به افرادی، همچون «اگچوریو»، «بارباریو» و «اینکولا» که هیچ‌کدام شهرنشین نبودند، اشاره شده که از معبد «بعل» در مقابل آنتیوخوس سوم، دفاع کردند (واندنب‌رگ و شیپمن، ۱۳۸۹: ۲۱). این تفاوت، پیش از حمله‌ی اسکندر وجود داشت و پس از استقرار فرهنگ یونانی در شوش بیشتر شد. اسکندر، فرهنگ هلنی را به اندازه‌ای در شوش گسترش داد که زبان اداری، سیستم حکومتی شهر و حتی بخشی از ساکنان آن، یونانی بود (Wenke, 1981: 306)، اما شرایط برای الیمایی‌ها متفاوت بود. از آن‌جا که سلوکیان، اغلب در شهرها ساکن شدند و کولونی‌های خاص خود را تأسیس کردند، تأثیر چندانی بر فرهنگ‌های موجود در نواحی دورافتاده و صعب‌العبور نگذاشتند (Clark, 2006: 304). به گفته‌ی استرابو، الیماییان با اوکسی‌ین‌ها، کسه‌ای‌ها و ساکنان شوش در نزاع دائمی بودند (Strabo, Geog., 15. 3. 11-12). تمامی این مسائل، حاکی از تفاوت فرهنگی و زبانی تازه‌واردان به نواحی جنوبی با ساکنان اصلی شوش است (مجیدزاده، ۱۳۸۶: ۵).

در مورد زبان اصلی آنان نیز اطمینان کامل وجود ندارد. شواهد زبانی متعلق به آنان به زمان تشکیل پادشاهی است. سکه‌ها، اولین و مهم‌ترین منبع زبانی است. در ابتدا خط و زبان این سکه‌ها یونانی بود؛ از آن‌جا که ممکن است در دشت‌های جنوبی خوزستان، آرامی‌زبانان و در نواحی مرتفع الیمایی، ایرانی یا ایلامی‌زبانان سکونت داشته‌اند، شاهان الیمایی، به‌منظور رعایت جایگاه هر دو گروه، سکه‌هایی با هر دو زبان ضرب می‌کردند (Henning, 1951: 166). برخی نقوش برجسته‌های نواحی کوهستانی دارای کتیبه‌اند. مهم‌ترین کتیبه‌ها در «تنگ‌بتان شیمبار» و تنگ‌سروک در نزدیکی ایذه وجود دارند (Kawami, 1987: 73-74, 88-110). درک مضمون این کتیبه‌ها دشوار است؛ مخصوصاً که محققان در مورد چیستی آن‌ها به توافق کامل نرسیده‌اند. ترکیب عجیب و غیرمعمولی از خط آرامی و پهلوی در این متون وجود دارد که قرائت دقیق آن‌ها را ناممکن می‌سازد (Kawami, 9 November 2011). «هنینگ»، خط این کتیبه‌ها را مشابه خط آرامی به کار رفته در سکه‌های

شاهان دوره‌ی دوم الیمایی می‌داند (Henning, 1951:165). هانسمن، کتیبه‌ی تنگ‌بتان را ترکیبی از خطوط الیمایی-آرامی می‌داند (Hansman, 1985:242). شاهان اشکانی، مردم را در انتخاب دین و مذهب آزاد گذاشته بودند و سنت‌های مذهبی سلوکی نیز در شوش ادامه یافت (Rostovtzeff, 1936: 125). الیمایی‌ها نیز خدایان کهن، از جمله ایزد بانو «نانایا» را می‌پرستیدند و برای او در سراسر الیمایی معابد باشکوه برپا نمودند (سرفراز، ۱۳۸۷: ۵۸). با این وجود، اسامی این خدایان در متون کلاسیک با نمونه‌های معادل خدایان یونانی و رومی آمده است (Hansman, 1985: 229). عمده‌ی این مراکز مذهبی در نواحی کوهستانی شناسایی شده که نشانه‌ی دیگری بر خاستگاه الیماییان در بخش‌های مرتفع بختیاری است. به عقیده‌ی «هوفمان»، اگر شاهان سلوکی به معبدی در شوش و دیگر نواحی پست جنوب حمله می‌کردند، «پولی‌بیوس» حتماً به آن اشاره می‌کرد (Potts, 2004: 383). متون کهن از سه یا چهار معبد در الیمایی نام برده‌اند: معبد «بعل» که آنتیوخوس سوم به دنبال غارت آن بود، معبد «آرتمیس» که آنتیوخوس چهارم قصد غارت آن را داشت، معبد «ت-آذر» که مهرداد اول آن را غارت کرد و بالاخره معبد «آتنا». ممکن است که آرتمیس و ت-آذر در اصل یک معبد باشند (Guépin, 1965: 23-66)؛ علاوه بر این از «شمی»، «مسجدسلیمان»، «برده‌نشانده»، «تنگ‌سروک»، «شیمبار» (تنگ‌بتان)، «خداچهاران» و «تسیان» به‌عنوان مراکز «شاهانه-مذهبی» دیگر یاد کرد. در کاوش‌های شمی، اشیائی چون ماسک برنزی منسوب به آنتیوخوس چهارم و پیکره‌ی بزرگ برنزی پارتی در این محوطه نشان می‌دهد که این جا یک مرکز مذهبی سلوکی بوده که ابتدا به‌دست آنتیوخوس چهارم و سپس به‌دست مهرداد اول در ۱۳۹ ق.م. فتح شد (واندنبرگ و شیپمن، ۱۳۸۹: ۳۰). در تعدادی از سنگ‌نبشته‌های صخره‌ای الیمایی به خدای «سامی» بعل اشاره شده است (Hansman, 1985: 229). در سکه‌های متعددی از شاهان الیمایی، همچون اُرد اول، تصویر زنی ایستاده با کمان و تیردان به‌چشم می‌خورد که در اغلب اوقات به‌عنوان آرتمیس شناخته می‌شود؛ با این حال، عجیب به‌نظر نمی‌رسد که آرتمیس در این جا برای شناخته شدن به‌عنوان الهه «نانایا»، دیگر نیازی به لباس شرقی نداشته باشد (Ibid: 233-234). بررسی‌های «لوریدر» نشان می‌دهد که تصویر آرتمیس در سکه‌های الیمایی، متأثر از الهه‌ی کهن منطقه، یعنی نانایا است و در شوش، دو الهه‌ی آرتمیس و نانایا، کاملاً با یکدیگر ترکیب شدند (Le Rider, 1965: 294-295).

«هنینگ» و دیگران، بنا بر کتیبه‌های قرن اول، دوم و یا ابتدای قرن سوم م، معبد ت-آذر را بی‌تردید واقع در اطراف تنگ‌سروک می‌دانند (واندنبرگ و شیپمن، ۱۳۸۹: ۳۰). در سال ۱۹۶۲ م. «بیوار» و «گپن»، در محوطه‌ای موسوم به «خداچهاران» در قسمت ورودی دره‌ی ایذه، در نزدیکی تنگ‌سروک در روستای «زینب»، شالوده‌ی مجموعه‌ای از فضاهای ساختمانی عظیم را شناسایی کردند (Guépin, 1965-66: 25). مسجدسلیمان و برده‌نشانده در مکان‌گزینی محل معابد الیمایی، نقش اصلی را دارند؛ زیرا در این دو محل فقط یک معبد وجود نداشته، بلکه چند معبد در کنار یکدیگر در طول چند دوره‌ی زمانی در آن‌ها ساخته شده است. به عقیده‌ی «گیرشمن»، معبد برده‌نشانده و مسجدسلیمان، وقف دو الهه‌ی «آناهیتا» و «مهر»

بوده‌اند (Ghirshman, 1976: 193). دو کتیبه‌ی آرامی کشف شده در برده‌نشانده به شاهان سلسله‌ی کامناسکیری اشاره دارد. در هر دوی آن‌ها به نام کامناسکیر برمی‌خوریم که اولی، احتمالاً به کامناسکیر اول (۱۴۷ ق.م. - ۱۴۰ ق.م.) تعلق دارد، اما دومی، که عنوان «شاه بزرگ» در آن به کار رفته، به احتمال زیاد جدیدتر است (McEwan, 1986: 91). در نمونه‌ی اول که کتیبه‌ای به خط آرامی-ایلمایی با ابعاد ۲۰،۵×۳۶ سانتی‌متر است و گیرشمن آن را در کاوش‌های ۱۹۶۵ م. کشف کرد، «شاه کبناشکیر» فرمان خود را مبنی بر «قربانی گوسفند» در معبد مقدس به ثبت رسانده است. «هارماتا»، تاریخ پیش از ۱۳۹ ق.م. را برای این کتیبه پیشنهاد کرده و آن را کهن‌ترین کتیبه‌ی متعلق به شاهان ایلمایی می‌داند (Harmatta, 1976: 294). گیرشمن کتیبه‌ی دیگری از معبد «هراکلس-ورثرغنه» در مسجدسلیمان یافت که براساس رمزگشایی صورت گرفته توسط هارماتا، در مورد یک انبار گندم و مسئول نگه‌داری آن نوشته شده است (Harmatta, 1976: 300-302). گیرشمن، ساخت «معبد بزرگ» مسجدسلیمان را به اواخر سده‌ی دوم م. نسبت می‌دهد (Ghirshman, 1976: 192)؛ از سوی دیگر، کشف آثار متعدد یادمانی در مسجدسلیمان و مخصوصاً پلاک سنگی برده‌نشانده با عناصر تصویری بومی مشهود، گویای اهمیت این دو محوطه‌ی مذهبی از منظر شاهان ایلمایی است (Kawami, 1987, 72-75).

ثروت سرشار این معابد کوهستانی از کجاست که آنتیوخوس سوم پس از شکست اسفبار خود در مغنیسیه، برای تأمین جریمه‌های روم، مجبور به حمله به یکی از این معابد در ایلمایی در ۱۸۷ ق.م. شد؟ همچنین گزارش شده که ده هزار تالان، توسط مهرداد اول از معبد آرتیمیس (ت-آذر) و آتنا غارت شد (Hill, 1922: clxxxiii). استرابو از نثارخوس نقل می‌کند که ایلمایی‌ها، دسته‌ای غارتگر در همسایگی شوشانی‌ها و پارس‌ها بودند (Strabo, Geog. XI. 13.6). او همچنین بین سوزی‌ها و ایلمایی‌ها تمایز قائل می‌شود و ایلمایی‌ها را به‌عنوان افراد غارتگر شمال شرقی شوش محسوب می‌دارد (Alizadeh, 1985: 179). گنجینه‌ی و غنایم زیادی که در معبد الهه بابلی-ایرانی، نانا-آناهید در ایلمایی قرار داشت که اسکندر به این الهه تقدیم کرده بود (ن. ک. به: Barry, 1910: 136 و Bouché-Leclercq, 1913: 298).

طبقه‌بندی منابع و مدارک

التقاط فرهنگی و زبانی در دوره‌های سلوکی و اشکانی و حضور کم‌وبیش روشن فرهنگ یونانی در منطقه، باعث توجه بیشتر مورخان و جغرافی‌دانان کلاسیک به ایران و مخصوصاً نواحی جنوب‌غربی آن در طول دوره‌ی مورد نظر شد. این منابع، شامل نوشته‌های مورخان رومی، همچون: «پولی‌بیوس»، «استرابو»، «ایزیدور خاراکسی»، «ژوزفوس»، «تاسیتوس»، «پلوتارک»، «آریان»، «فیلوس تراتوس» و «دیوکاسیوس» می‌شود که بدون شک تعصباتی در نوشته‌های این افراد وجود دارد. می‌توان نویسندگان یهودی، سوری و چینی را به این گروه اضافه کرد، اما منابع جدیدتر ارمنی، عربی، فارسی و هندی بیش از آن که در تفسیر تاریخ پارتیان و به تبع آن، منطقه‌ی ایلمایی راهگشا باشند، برپایه‌ی تصورات و خیالات نویسندگان آن دوران‌اند (Colledge, 1977: 5). از متون یهودی کتاب عزرا و مکابیس اطلاعاتی در مورد شاهان سلوکی و به‌ویژه آنتیوخوس چهارم ایپفانوس و همین‌طور شاهان اشکانی

در اختیار می‌گذارند (Bickerman, 1962:93). فراوانی نسبی منابع مکتوب از یک‌سو و کمبود شدید داده‌های باستان‌شناختی در رابطه با الیمایی از سوی دیگر، باعث شد تا محققان بیش از حد انتظار بر مکتوبات غربی تمرکز کنند و آن‌گونه که باید به داده‌های مادی، هر چند اندک، اما بسیار مهم باقی‌مانده در منطقه، نپردازند. این مدارک عبارتند از: منابع سکه‌شناسی، نقوش برجسته و آثار یادمانی مرتبط با شاهان الیمایی و بقایای معماری. مطالعه‌ی آثار معماری برجای مانده در قلمرو الیمایی از آن جهت اهمیت دارد که برخی الگوهای معماری کهن و بومی منطقه را نشان می‌دهد (Colledge, 1977: 28). تمامی موارد ذکر شده، حاصل بررسی‌ها و کاوش‌های میدانی و باستان‌شناختی صورت گرفته در محدوده‌ی مطالعاتی مورد نظر در دهه‌های اخیر است. در این بین، متون میخی معاصر بین‌النهرینی از اهمیت خاصی برخوردار بوده و در تصحیح متون کلاسیک و تبیین داده‌های باستان‌شناسی بسیار مؤثر هستند. در حال حاضر، سال‌شمارهای نجومی بابلی از سده‌ی هفتم تا اول ق.م. در دست است که هر کدام از آن‌ها بر پایه‌ی رصدهای صورت گرفته از ماه و سیارات دیگر برای تعیین مراسم‌های دینی ثبت شده و در عین حال به اتفاقات سیاسی آن زمان نیز با تاریخ نسبتاً دقیق اشاره می‌کنند (Gera & Horowitz, 1997: 241-242)؛ می‌توان دلیل این دقت را تکیه‌ی عمده‌ی منجمان بابلی بر روشن‌ترین ستاره یعنی «شاهنگ» دانست (Sachs, 1952: 105).

منابع سکه‌شناسی

ارایه‌ی فهرست شاهان الیمایی و تعیین تقدم و تاخر ایشان، بیش از هر چیز وابسته به سکه‌های باقی‌مانده از آن‌ها است. برخی از این شاهان، تنها از سکه‌هایشان شناخته می‌شوند و هیچ نشانه‌ی دیگری از موجودیت آن‌ها در هیچ منبع اطلاعاتی دیگر در دست نیست. از سکه‌ها، می‌توان به هویت این شاهان و براساس علائم ضرب‌آبخانه، به محل ضرب آن‌ها پی‌برد. ضرب سکه‌های خاص منطقه‌ی الیمایی در ۱۴۷ ق.م. با روی کار آمدن سلسله‌ی کامناسکیر آغاز شد (Hill, 1922: clxxxiv). مهم‌ترین مجموعه‌ی سکه‌های الیمایی از پی معبد برده‌نشانده و گنجینه‌ی مکشوف در شوش در سال ۱۹۰۰ م. کشف شد (Potts, 2004: 397). این گنجینه، به اضافه‌ی مجموعه‌ی سکه‌های برنزی و چهاردرهمی کشف شده توسط گیرشمن در ۱۹۶۶ م. در برده‌نشانده و مسجد سلیمان به ۲۶۵۰ عدد می‌رسد که اغلب از اواسط سده‌ی اول تا اواخر سده‌ی دوم م. تاریخ‌گذاری می‌شوند (Hansman, 1990: 8). دانشمندان متعددی، سکه‌های الیمایی را مورد مطالعه قرار دادند که در میان آن‌ها، می‌توان به «الوت دولا فویی» (Allote de la Fuye) اشاره نمود، که با انتشار کتاب سکه‌های *الیمایی* (Les Monnaies de l'Elymaide) در ۱۹۱۹ م. به‌عنوان «پدر سکه‌شناسی الیمایی» شناخته می‌شود (Henning, 1951: 165).

تاریخ مبنا در تمامی سکه‌های الیمایی براساس گاهنگاری سلوکی است؛ البته در تاریخ‌گذاری این سکه‌ها، می‌توان از سال‌شمارهای بابلی معاصر نیز بهره برد؛ چراکه به عقیده‌ی «لوریدر» نظام سال‌شماری مورد استفاده‌ی بابلیان دوران سلوکی، از نظر علمی نسبت به روش‌های غربی برتری داشته است (Le Rider, 1965: 33-34). قدیمی‌ترین آن‌ها را می‌توان نمونه‌های نقره و برنزی کامناسکیر اول دانست

که از ۱۴۷ ق.م. تا زمان حمله‌ی مهرداد اول به منطقه در ۱۴۰ ق.م. ذکر کرد (Kawa-mi, 1987: 5). این سکه و دیگر سکه‌های نخستین الیمایی، عموماً از جنس نقره‌اند (Hansman, 1990: 1). در مجموع، سکه‌های متعلق به نواحی مختلف ایران عصر اشکانی، از سبکی یونانی-ایرانی پیروی می‌کنند (Rostovtzeff, 1936: 128).

بر روی نخستین سکه‌های شاهان الیمایی، چهره‌ی شاه به صورت نیم‌رخ روبه راست، با صورت تراشیده و پیشانی‌بندی، حک شده است. بر پشت سکه، تصویر «آپولو» نشسته بر «مفلوس» دیده می‌شود (تصویر ۱) و به خط یونانی، نام صاحب سکه با عنوان «شاه» نوشته شده است (Potts, 2004: 399). آپولو، ایزد مخصوص و نیای اساطیری خاندان سلوکی بود که تصویر او از زمان آنتیوخوس اول تا حدود ۱۰۰ سال، بر پشت سکه‌های سلوکی ضرب می‌شد (عبدی، ۱۳۸۹: ۱۷-۱۹)؛ همچنین تصویر «آرتمیس»، عموماً بر پشت این سکه‌ها حک شده است (Unvala, 1934: 240). با این تفاسیر، روشن است که این سکه‌ها، سبکی کاملاً یونانی دارند و اکثراً در شوش ضرب شده‌اند. دلیل به‌کارگیری خط یونانی در سکه‌های کامناسکیر اول نیز، ضرب آن‌ها در شوش است؛ چرا که همان‌طور که پیش از این اشاره شد، کتیبه‌ای به خط آرامی-الیمایی از این فرد در برده‌نشانده کشف شده که احتمالاً به پیش از فتح شوش تعلق دارد. کامناسکیر پس از فتح شوش در ۱۴۷ ق.م. برای اعتبار و عمومیت مشروعیت سلطنت خود بر شوش، از خط یونانی و سبک تصویرنگاری هلنی در سکه‌ها استفاده کرد؛ حتی سکه‌هایی که بعداً در «سلوکیه‌ی هدیفون» (جراحی) ضرب شدند، متأثر از نمونه‌های سلوکی پیش از خود بودند (سلوود، ۱۳۸۰: ۴۰۹). تقویم و معیار تاریخ‌گذاری سکه‌های این شهر نیز همچون شوش، طبق «تقویم مقدونی» بوده است (Le Rider, 1965: 40-41).

نشانه‌های ضربخانه در سکه‌های الیمایی در بازسازی تاریخ این پادشاهی، نقش اساسی دارند. از این سکه‌ها، می‌توان به تغییر مرکز استقرار پادشاه پی‌برد؛ برای مثال، بر پشت سکه‌های نادر کامناسکیر پنجم و ششم، نقش سر اسب دیده می‌شود که این نقش عموماً نماد ضربخانه‌ی سلوکی پایتخت ایالت ماد است، می‌توان به حضور این پادشاهان در آن منطقه پی‌برد (Hansman, 1990: 5).

در چهاردرهمی‌های کامناسکیر چهارم و ملکه‌ی آنزازه، تحولی در سکه‌های شاهان الیمایی صورت گرفت (تصویر ۲). بر روی آن‌ها نیم‌تنه‌ی شاه الیمایی و ملکه در کنار او حک شده است. هنوز سبک و اسلوب نمونه‌های سلوکی و به تبع آن اشکانی، در این سکه‌ها دیده می‌شود. علامت «لنگر» در آن‌ها، با این که یکی از نشانه‌های اصلی سکه‌های سلوکی است، با یکی از ایزدان شوش و در نتیجه‌ی باورهای مذهبی الیماییان ارتباط دارد (سرفراز و آوزمانی، ۱۳۸۷: ۶۰-۶۱)؛ علاوه‌بر این، به‌کارگیری این نماد توسط شاهان الیمایی استقلال طلب را می‌توان گویای ادعای آنان مبنی بر جانشینی برحق و مشروع سلوکیان دانست (Hill, 1922: clxxxiii).

از سال ۵۸ م.، نام کامناسکیر از سکه‌ها محو و خط آرامی جایگزین خط یونانی گشت. در این زمان و با روی کار آمدن اُرد اول الیمایی، سبک سکه‌های شاهان منطقه، آشکارا تغییر کرد (Hill, 1922: cxc)، (تصویر ۳). ممکن است این سکه‌ها در اصل در مجاورت تنگ‌سروک، یعنی قلب الیمایی و احتمالاً در نزدیکی معبد ت-آذر



▲ تصویر ۱. چهاردرهمی کامناسکیر دوم، نیکه-فوروس با نشان ضربخانه‌ی شوش (۱۴۵-۱۳۸ ق.م.)، (Le Rider, 1965: pl. VII, D).



▲ تصویر ۲. چهاردرهمی کامناسکیر چهارم و ملکه‌ی آنزازه با نشان احتمالی ضربخانه‌ی سلوکیه‌ی هدیفون (ح. ۸۲/۱-۷۶/۵ ق.م.)، (Hill, 1922, pl. XXX-), (VIII, 1).



▲ تصویر ۳. چهاردرهمی اُرد اول با نشان احتمالی ضربخانه‌ی شوش (۷۵-۵۸ م.)، (Hill, 1922, pl. LIII, 12).

ضرب شده باشند (Guépin, 1965-66: 20). به عقیده‌ی لوریدر، دلیل این مسئله را باید در انتخاب سلوکیه‌ی هدیفون به‌عنوان پایتخت پادشاهی و مرکز ضرب سکه از سده‌ی اول م. به بعد در الیمایی دانست (Le Rider, 1965: 190). جالب‌توجه این‌که تقریباً هم‌زمان با تغییر خط و زبان سکه‌های الیمایی و حتی کمی بعد از آن، با روی کار آمدن بلاش اول (۵۱-۷۸ م.)، خط و زبان یونانی از سکه‌های اشکانی نیز حذف، و پهلوی اشکانی جایگزین آن شد (بیانی، ۱۳۸۹: ۴۶).

در این سکه‌ها چهره‌هایی بومی‌تر، با موهای پُف کرده و ریش انبوه دیده می‌شود که شباهت آنها به سکه‌های اشکانی بیشتر شده است. نکته‌ی جالب توجه، شباهت تصاویر این سکه‌ها با نقوش برجسته‌ی نواحی مرتفع به‌ویژه مجموعه‌ی نقوش برجسته‌ی تنگ‌سروک است (Kawami, 1987: 88-110؛ واندنبرگ و شیپمن، ۱۳۸۹: ۶۶-۹۴). رویکرد هر چه بیشتر ایرانی شدن و پرهیز از سنت‌های یونانی که در سده‌ی دوم و سوم م. به معنی واقعی آغاز و در دوره‌ی ساسانی به اوج خود رسید، در این سکه‌ها دیده می‌شود؛ با این‌حال، حتی در سکه‌های آخرین شاهان الیمایی، نمادهای یونانی، همچون: نقش آرتیمیس، لنگر و هلال‌ماه و ستاره به‌کار رفته، اما در عین‌حال از ظرافت آن‌ها کاسته شده و زمختی قابل‌توجهی دارند (Hill, 1922: cxci). این نشانه‌ها در اصل از هزاره‌ی سوم ق.م. بر مهرهای استوانه‌ای بین‌النهرین وجود داشته‌اند و هر کدام نماد یکی از خدایان آنان محسوب می‌شدند (Hansman, 1985: 229) و حتی ممکن است که الیمایی‌ها، تصویر ستاره و هلال‌ماه را از اشکانی‌ها اخذ کرده و در سکه‌های خود به‌کار برده و همچنین آن‌ها را به‌عنوان نمادهای شهر شوش انتخاب کرده باشند، تا بدین‌وسیله استقلال این شهر را از شاهان اشکانی در سال ۴۵ م. نشان دهند (Ibid: 231). طرح‌های کلی این سکه‌ها، گویای گام‌های نامحسوس به‌سوی نقش تصاویر ایزدان ایرانی، به‌ویژه نانایا و حرکت به سمت پرهیز از یونانی‌مآبی است (سلوود، ۱۳۸۰: ۴۱۲)؛ همچنین عقیده بر این است که تصویر آرتیمیس بر پشت این سکه‌ها، متأثر از الهه‌ی کهن منطقه، یعنی نانایا است (Le Rider, 1965: 294).

مطالعات باستان‌شناسی

نقوش برجسته و دیگر آثار متعدد منسوب به شاهان الیمایی، می‌تواند راهگشای برخی ابهامات موجود در رابطه با تاریخ و فرهنگ الیمایی باشد. این آثار یادمانی از جهت تأثیری که بر آثار دوره‌های پس از خود گذاشتند نیز از اهمیت خاصی برخوردارند (Collidge, 1977: 92). تقریباً تمامی این آثار، تا به‌حال در نواحی کوهستانی شمال‌شرق خوزستان و در دل کوه‌های بختیاری شناسایی شده‌اند، و چه‌بسا با بررسی‌های بیشتر و دقیق‌تر بر تعدادشان افزوده گردد. باوجود انزوای نسبی این آثار در عصر حاضر، اکثر آن‌ها در مسیر راه‌های مهم و اصلی ادوار گذشته قرار داشته‌اند (Debevoise, 1942: 77).

مطالعات میدانی در منطقه‌ی الیمایی، تا به امروز از نظم و برنامه‌ی راهبردی مشخصی برخوردار نبوده و توزیع نواحی کاوش شده نیز فاقد تعادل است. «هنری لایارد» (۱۸۴۰ تا ۱۸۴۲ م.)، نقش مهمی را در آغاز بررسی‌های الیمایی‌شناسی و جلب توجه باستان‌شناسان به نواحی بختیاری داشت و اثرش را با نام: نخستین ماجراجویی

در ایران، شوش و بابل، در دو جلد در سال ۱۸۸۷ م. منتشر نمود و بهترین و کامل‌ترین توصیف را از منطقه الیمایی و ساکنان آن ارائه داد (واندنبرگ و شیپمن، ۱۳۸۹: ۱۵) و نقوش برجسته دره‌ی شیمبار، «خونگ‌اژدر» (نوروزی) و «کول‌فرح» در مالمیر را که دسترسی به آن‌ها به سادگی امکان‌پذیر نبود، کشف کرد. او همچنین در طول سفرهایش با «بارون دوبود» ملاقاتی داشت (Layard, 1887: 11-12). دوبود، اولین کسی بود که وجود نقوش برجسته‌ی تنگ‌سروک را در محافل علمی مطرح کرد و به اشتباه آن منطقه را «تنگ‌سولک» (Tengi-Saulek) نامید و طرح‌هایی از برخی از این نقوش ارائه داد (De Bode, 1845: 352-353). تمام آن‌چه که از هنر اشکانی به ساسانی از جمله نبرد تن‌به‌تن سوارکاران و اعطای حلقه، در این نقوش وجود دارد (Will, 1962: 50).

«ژکیه»، عضو هیأت باستان‌شناسان فرانسوی در شوش در سال ۱۸۹۸ م. در سفری به دشت مالمیر، نقش برجسته خونگ‌اژدر را مورد بررسی قرار داد؛ کاری که لایارد، پیش‌تر در سال ۱۸۴۱ م. انجام داده بود (واندنبرگ و شیپمن، ۱۳۸۹: ۱۶). «اورل اشتاین» در ۱۹۳۵ م. در محوطه‌ی دورافتاده «شمی» به کاوش پرداخت و موفق به کشف هفت پایه‌ی مجسمه‌سنگی، دو سر مرمرین و آثار کوچک فلزی و سنگی دیگر شد (Kawa-mi, 1987: 57). این کاوش را می‌توان نخستین کاوش رسمی صورت‌گرفته در قلمرو اصلی الیماییان دانست. در ۱۹۶۲ م. بیوار و گین، در «خداچهاران» در نزدیکی روستای زینب، شالوده‌ی مجموعه‌ای از فضاهای ساختمانی عظیم را شناسایی کرده و آن‌را برابر با معبد ت-آذر در منابع مکتوب دانستند (Guépin, 1965-66: 25). در ۶ مارس ۱۹۶۳، «والتر هینتس» موفق به کشف نقوش برجسته‌های «خونگ‌بارعلیوند» و «خونگ‌کمالوند»، در فاصله‌ی ۲ کیلومتری خونگ‌نوروزی شد (واندنبرگ و شیپمن، ۱۳۸۹: ۴۶ و ۴۹)؛ سپس «لویی واندنبرگ» و «کلاوس شیپمان» با بررسی‌های گسترده‌ی خود در سال‌های ۱۹۶۴ و ۱۹۷۵ م.، آثار مکشوف قبلی را مورد بازبینی قرار داده و افزون‌بر این، نقوش برجسته دیگری از جمله «بردبت کوه تینا» و «کوه تاراز» را کشف کرده و حاصل بررسی‌های خود را در ۱۹۸۵ م. منتشر کردند (واندنبرگ و شیپمن، ۱۳۸۹: ۶۱-۶۵).

بین سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۲ م.، گیرشمن معابد الیمایی را در مسجدسلیمان و برده‌نشانده، در حاشیه‌ی کوه‌های بختیاری، مورد بررسی و کاوش قرار داد (Ghirsh-man, 1976). بررسی‌های او در برده‌نشانده نشان داد که خاک این منطقه، گچی و فاقد پوشش گیاهی بوده و کمبود آب به‌دلیل فاصله‌ی این منطقه از رودهای اصلی یکی از دلایل عمده‌ی ترک آن بوده است. تقریباً همزمان با گیرشمن، جان هانسمن در ۱۹۶۶ م. با بررسی در مسیر رودخانه‌ی جراحی محل پیشنهادی سلوکیه‌ی هدیفون (پایتخت اصلی الیماییان) و شهر باستانی سلوکه (سورک) را تعیین کرد. او محوطه‌ی «جانی شین» در ساحل جراحی و در چند صد متری روستای «مشرآگه» در نزدیکی جاده‌ی اهواز را به‌عنوان مرکز اصلی پادشاهی الیمایی معرفی کرد (Hansman, 1978, 156-157). در سال ۱۳۴۷ ه.ش. گمانه‌زنی شش روزه‌ی «علی‌اکبر سرفراز» در محوطه‌ی «ماهی بازان» یا «دستوا» در نزدیکی شوشتر، منجر به کشف یک آرامگاه الیمایی گردید. او همچنین در ۱۳۵۲ ه.ش. در تپه «کلگه» در ۱۲ کیلومتری جنوب مسجدسلیمان کاوش کرد (رضائی‌نیا، ۱۳۸۳: ۲۴۴)؛ البته گیرشمن نیز پیش از

او در این محوطه که احتمالاً یک اردوگاه نظامی مقدونی بوده، به بررسی پرداخته و موفق به کشف تعدادی پیکره‌ی پارتنی شد (Ghirshman, 1976: 77).

پس از یک وقفه، بررسی‌ها در کوه‌های بختیاری توسط محققان ایرانی ادامه پیدا کرد. «جعفر مهرکیان» از سال ۱۳۶۱ ه.ش. با بررسی در نواحی بختیاری، موفق به کشف و معرفی هفت نقش برجسته‌ی الیمایی «شیوند»، «مورد تنگ‌زیر»، «شیرینو موری»، «شووه آلگی»، «چوزه»، «جنگه» و «فاله» شد (Mehrkian, 2001). همچنین، «احمد حیدری» در آذرماه ۱۳۷۶ در ارتفاعات بخش «سوسن» واقع در شهرستان ایذه، موفق به شناسایی مجموعه‌ی آثار الیمایی از جمله «دخمه‌ی دره‌ی دُز» و نقش برجسته‌ی درون آن، «نقش ساسانی دُز»، حوض‌ها و چاه‌های سنگی در «کله‌دیزی» شد (حیدری، ۱۳۷۷: ۲۰۴-۲۰۹).

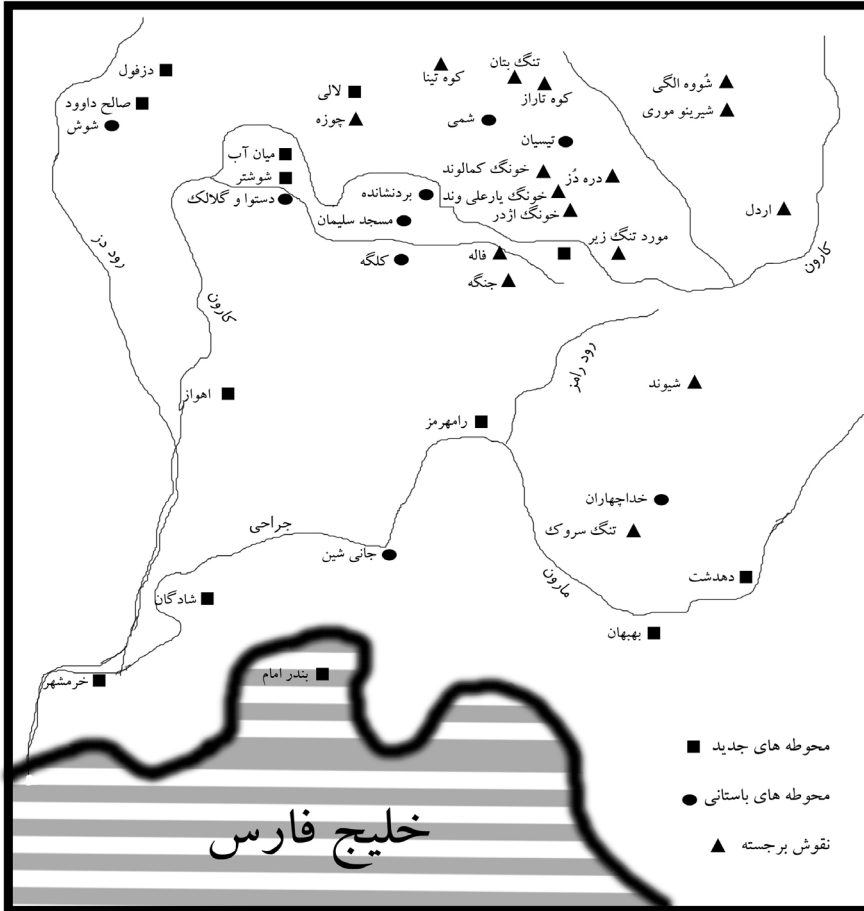
«مهدی رهبر» از ۱۳۶۵ ه.ش. به کاوش در «گالاک» شوشتر و در نزدیکی دستوا پرداخت و موفق به کشف ۵ آرامگاه ۳-مورد از سردابه-، دو کوره‌ی سفالگری، یک بنای سنگی، دو بنای خشتی، یک چاه و تعدادی آثار معماری منفرد گردید (رهبر، ۱۳۷۶، ۱۷۷). این آثار که در آن‌ها تداوم فرهنگ بومی و در عین حال، نفوذ عناصر هنری و اساطیری یونان دیده می‌شود را می‌توان به شاهان الیمایی نسبت داد. رهبر، همچنین در ۱۳۷۹ ه.ش.، آرامگاه دیگری را در روستای «صالح داوود» نزدیک «ایوان کرخه» کاوش نمود که بنای هر دو محل، جنبه‌هایی از سنت خاکسپاری و باورهای آیینی الیمیایان را روشن کرد (رضائی‌نیا، ۱۳۸۳: ۲۴۴).

به‌جز کوه‌های مرتفع و خشن که سالیان طولانی به‌عنوان مرکز استقرار الیمایی‌ها شناخته می‌شد، در بررسی‌های باستان‌شناسی جنوب خوزستان که توسط «ونکی» و سپس علیزاده، صورت گرفت نیز بقایای استقرارهای مربوط به الیمایی‌ها به‌دست آمده است. بررسی و تحلیل این اطلاعات، نشان می‌دهد که جنوب خوزستان به‌طور کامل در اختیار الیمایی‌ها بوده و باعث تحولی در سیستم استقراری منطقه شد (ن. ک. به: Alizadeh, 1985 و Wenke, 1981).

«ارنی هرینگ»، نقوشی در سر در معبد جنوبی پالمیری در «خارک» شناسایی کرد که از نظر الگوهای تصویری و سبک‌شناختی شباهت قابل توجهی با آثار الیمایی سده‌ی دوم تا اوایل سده‌ی سوم م. در تنگ‌سروک دارند. در یکی از این نقوش، تصویر فردی دیده می‌شود که بر تختی لمیده، بازوی چپ خود را روی بالشی گذاشته و کاسه‌ای را با حالت بزم در دست گرفته است (Haerincq, 1975: 145-146, fig. 3)؛ با این که کشفیات این منطقه در حیطه‌ی فرهنگی و سیاسی الیمایی قرار نمی‌گیرد، اما قابل‌مقایسه با آثار الیمایی است.

در کاوش‌های اخیر در محوطه‌ی پارتنی بیستون، یک سکه‌ی الیمایی به‌دست آمد. این سکه و سکه‌های الیمایی اندکی که در کاوش‌های «کامبخش‌فرد» در معبد «آناهیتا» و تپه «جهودا» در کنگاور به‌دست آمد، نفوذ شاهان الیمایی در این نواحی و گفته‌های برخی از مورخان رومی، مبنی بر حضور موقت دو یا سه تن از این شاهان را در «ماد» تأیید می‌کنند (علی‌بیگی، ۱۳۸۹: ۵۲).

در بررسی‌های اخیر در حوضه‌ی آبگیر سد «گتوند علیا»، دو محوطه‌ی گورستانی در جنوب‌شرقی شهرستان «لالی» مربوط به دوران الیمایی کشف شد (عزیزی‌خرانقی و دیگران، ۱۳۸۹: ۹۳ و ۹۶). گورهای موجود در این محوطه مکمل دستاوردهای رهبر،



نقشه ۱. گستره‌ی محوطه‌ها و آثار الیمایی در جنوب غرب ایران (نگارندگان، ۱۳۹۵).

در گلالک و همچنین داده‌های به‌دست آمده در آن‌ها با نمونه‌های کشف شده توسط علیزاده در شمال خوزستان و «خسرورزاده» و «عالی» در «میان آب» شوشتر قابل مقایسه هستند (همان: ۱۰۰).

کاوش‌های باستان‌شناسی در روشن کردن نقاط تاریک تاریخ الیمایی، اهمیت بسزایی دارند. کاوش‌ها و بررسی‌های اخیر نیز نشان داد که این بررسی‌ها هنوز بسیار جوان و پراکنده بودن آن‌ها، به‌طور شایسته در شناخت الیمایی و ایجاد ارتباط بین بخش‌های مختلف این پادشاهی با یکدیگر مؤثر واقع نمی‌شوند.

تحلیل تاریخی و جغرافیای سیاسی

در قلمرو حکومت اشکانی، ایالت‌های متعدد نیمه‌مستقلی وجود داشت که دیدگاه فئودالی بودن این پادشاهی را تأیید می‌کند (Wolski, 1967: 135). یکی از مهم‌ترین این ایالات، الیمایی است که اهمیت خود را تا سال ۲۱۵ م. حفظ کرد. قلمرو شاهان الیمایی در زمان اقتدار نواحی همسایه، همچون «گابیان» (در اصفهان امروزی) و «ماساباتیس» را نیز دربر می‌گرفت (Henning, 1951, 177). به‌دلیل کمبود مطالعات، عدم پیوستگی داده‌ها و تناقضات موجود در تفسیر داده‌ها، تنها امکان ارایه فرضیاتی در مورد این حکومت را فراهم ساخته است و بخش‌های عمده‌ی تاریخ آن، همچنان در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. این ابهام، مخصوصاً در مورد شاهان دوره‌ی دوم الیمایی

افزون می‌گردد؛ چراکه آثار به‌دست آمده از آنان به‌درستی تفسیر نشده و خط و زبان مورد استفاده‌ی ایشان، هنوز ناشناخته است. براساس سکه‌ها تا سال ۱۴۷ ق.م. نمی‌توان از الیمایی به‌عنوان یک حکومت با ساختار سیاسی مشخص یاد کرد. «کارشتمد»، گسترش جغرافیایی و روند شکل‌گیری این حکومت را از حدود قرن سوم ق.م. تا قرن دوم م. به کمک منابع باستانی به سه دوره تقسیم می‌کند (Kahrstedt, 1950). طبق نظر وی، دوره‌ی اول، یعنی پیش از قرن دوم ق.م. مفهوم «الیمایی» هنوز شامل نواحی پست شوشان نمی‌شده و احتمالاً الیمایی‌ها قبیله‌ای راهزن بوده‌اند که هنوز دست به ایجاد دولتی مستقل نزده و در سرزمین اصلی خود سکونت داشتند (نقشه ۲). طبق نظر «لوریدر»، در این دوره، محل زندگی الیمیایان جایی در شرق بابل و همسایگی پارس و شوشان و به گفته‌ی استرابو در کنار اقوامی دیگر چون: کسه‌ای‌ها، پارتاسن‌ها و اوکسی‌ین‌ها بوده است (Le Rider, 1965: 354). در میان این راهزنان، تیراندازان ماهری وجود داشت که به‌عنوان یکی از نیروهای کمکی نیمه‌مستقل در سپاه آنتیوخوس سوم (۲۲۳-۱۸۷ ق.م.) در مغنیسیه (۱۹۰ ق.م.) نبرد کردند (پاتس، ۱۳۸۵: ۵۸۴).

اسکندر پس از فتح قلمرو هخامنشی، به‌دنبال تثبیت جایگاه مشروع خود مبنی بر جانشینی شاهان آن امپراتوری در تمامی سرزمین‌های مفتوحه بود (Dobbins, 1984: 73)؛ هرچند طبق عقیده‌ی مورخان، او چندان در سیاست جهانی خود توفیق نیافت (Coyne, 1912: 599)؛ وی از همان ابتدا به اهمیت شوشان و موقعیت راهبردی آن پی‌برد.

اهمیت شوش در مطالعه‌ی تاریخ الیمایی، به این دلیل است که عمده‌ی کاوش‌ها و بررسی‌های باستان‌شناختی و حتی گفته‌های مورخان قدیم بر این شهر متمرکز بوده است. «آمیبه»، براساس دستاوردها و تحلیل‌های سکه‌شناسی لوریدر، تاریخ شوش را به سه دوره تقسیم می‌کند:

۱- شهر در دوره‌ی سلوکی، ساختاری یونانی-مقدونی داشت و «سلوکیه‌ی اولائوس» نامیده می‌شد. آثاری که در ارتفاعات بختیاری شناسایی شده، نشانگر حضور سلوکیان در این نواحی است.

۲- فتح شوش و الیمایی توسط مهرداد اول در ۱۴۰ ق.م. و حضور مستقیم اشکانیان تا ۴۵ م. در این شهر.

۳- از ۴۵ م. که شوش به دست شاهان الیمایی فتح شد (Amiet, 2001: 246-247). در عصر هلنی، دشت شوشان-ناحیه‌ی بین دجله و کوهستان‌های شمالی-را «سیتاس» (Sitacene) و بعدها «آپولونیا» نامیده و جزئی از ایالت بابل به‌شمار می‌آوردند (Le Rider, 1965: 257). اسکندر و جانشینانش به احداث شهرهای متعددی در این ناحیه‌ی مهم دست زدند. دلیل اصلی اهمیت این منطقه را می‌توان در قرار گرفتن آن بر سر راه‌های مهم تجاری غرب و شرق دانست، موقعیتی که باعث ایجاد چالش‌های ناتمام در این سرزمین شد. اسکندر، شهر «اسکندریه» (اسپاسینو-خاراکس بعدی) را تأسیس کرد (Hansman, 1967: 27). پس از او، سلوکوس اول (۳۲۱-۲۸۰ ق.م.) و پسرش آنتیوخوس اول (۲۸۰-۲۶۱ ق.م.)، به تأسیس یا بازسازی شهرهایی چون: سلوکیه‌ی هدیفون در شرق شوشان و لائودیسه در حاشیه‌ی پارس پرداختند (پاتس، ۱۳۸۵: ۵۴۹). شوش نیز از این پس تا زمان نفوذ الیمیایان و سپس اشکانیان،

با نام رسمی «سلوکیه‌ی اولائوس» شناخته می‌شد (Le Rider, 1965: 35). پس از مرگ اسکندر، سلوکوس اول در ۳۱۲-۳۱۱ ق.م. تمامی ایران و بین‌النهرین را تصرف کرد و شوشان و به تبع آن، الیمایی به یکی از ساتراپی‌های امپراتوری سلوکی بدل شد؛ با این حال، نفوذ سیاسی و نظامی سلوکیان بر نواحی کوهستانی بسیار ناچیز بود و الیمایی‌ها و دیگران قبائل کوه‌نشین بر این بخش‌ها تسلط داشتند (واندنبرگ و شیپمن، ۱۳۸۹: ۱۸). دور از ذهن نیست که این اقوام مشکلات فراوانی را برای مقدونیانی که برای رسیدن به شوشان مجبور به عبور از سرزمین آنان بودند، به‌بار می‌آوردند. «دیودوروس» و «سیسیلی» گزارش می‌کنند که «آنتیگون» هنگام حرکت به سمت شوشان با اقوام کسه‌ای روبه‌رو شد. آنان در قبال عبور از سرزمینشان از آنتیگون، طلب باج کردند. زمانی که این اقوام با مخالفت او مواجه شدند، طبق گفته‌ی دیودوروس، «سنگ‌های بزرگی را پی‌درپی بر سر سپاهیان او می‌ریختند و هم‌زمان تیرهای قطوری به سمت آنان پرتاب می‌کردند» (XIX, 129)؛ همچنین شکست اسفبار آنتیوخوس سوم در مغنیسیه و عواقب وخیم آن، او را به غارت معبد بعل در الیمایی در ۱۸۷ ق.م. واداشت که به قیمت جان او و بیشتر سپاهیان‌ش انجامید (Potts, 2004: 382). آنتیوخوس چهارم (۱۷۵-۱۶۴ ق.م.)، پس از پدر، در صدد غارت معبد آرتمیس یا همان ت-آذر برآمد که این‌بار نیز الیمیایان او را متوقف و مجبور به عقب نشینی به گابه، در اصفهان امروزی کردند (Barry, 1910: 136). پس از قتل آنتیوخوس سوم در ۱۸۷ ق.م.، جانشینان او تا زمان اسارت دیمتریوس دوم (۱۴۶-۱۴۰ ق.م.) به سال ۱۳۹ ق.م. در نبرد با مهرداد اول در شوش به ضرب سکه پرداختند (Potts, 2004: 383). در اواسط این دوران، یعنی در ۱۶۲ ق.م. بود که شخصی به نام «هوکناپسس» (Hyknapses)، دعوی استقلال نمود، شوش را فتح و تعدادی سکه‌ی برنزی در این شهر ضرب کرد (سلوود، ۱۳۸۰: ۴۰۹). مشخص نیست که آیا هوکناپسس، اصالتاً اهل شوش بوده، یا این که همچون کامناسکیر در چند سال بعد، از ناحیه‌ای دیگر به شوش هجوم آورده و آن‌جا را تحت سلطه‌ی خود درآورده است (Le Rider, 1965: 347)؛ با این حال، شورش او در کمتر از یک‌سال سرکوب شد، و به دلیل کمبود اطلاعات، نمی‌توان او را با اطمینان در فهرست شاهان الیمایی قرار داد (واندنبرگ و شیپمن، ۱۳۸۹: ۲۶). این زمانی است که الیمیایان پس از استقرار در دشت خوزستان، تمام نواحی شرقی رود کارون را تحت سیطره‌ی خود درآوردند و شهرهای شوشتر و سلوکیه‌ی هدیفون از مهم‌ترین مراکز استقراری آنان شد (Le Rider, 1965: 261). شورش دیگری از سوی یکی از مردمان بومی ایلام کهن، یعنی «کامناسکیر اول مگاس سوتر» (۱۴۷-۱۴۵ ق.م.) در راه بود. با حضور این شخص در شوش در ۱۴۷ ق.م. دوره‌ی دوم تاریخ الیمایی آغاز شد و تا ۴۵ م. ادامه پیدا کرد (نقشه ۲). نام کامناسکیر از عنوان ایلامی «Qapniškira»، به معنی «خزان‌دار» که در الواح میخی تخت جمشید به کار رفته، گرفته شده است (McEwan, 1986: 91).

«اسکندر بالاس» (۱۵۰-۱۴۵ ق.م.)، آخرین شاه سلوکی بود که بر شوش حکمرانی کرد و به احتمال زیاد پس از او، کامناسکیر از کشمکش‌های موجود بین او و دیمتریوس دوم در منطقه بهره برده و در شوش حکومت را در دست گرفته است (Le Rider, 1965: 288 & 350). براساس متون نجومی بابلی، در اکتبر ۱۴۵ تا اوت ۱۴۴

ق.م، این شخص هر چند موقت از چنان قدرتی در منطقه برخوردار شد که «به بابل حمله کرد و پیروزمندانه از شهرها و رودهای آن گذشت» (Potts, 2002: 351)؛ به‌نظر می‌رسد که این فرد در اصل «کامناسکیر دوم نیکه فوروس» (۱۴۵-۱۳۸ ق.م) جانشین کامناسکیر اول باشد؛ بنابراین، می‌توان محدوده‌ی الیمایی را در این زمان تا بابل در غرب مشخص کرد. در مورد هویت و تقدم و تأخر دو شاه ذکر شده، بین محققان توافق نظر قطعی وجود ندارد. با این حال، اکثر فهرست‌های ارائه شده، این دو نفر را با ترتیب کامناسکیر اول مگاس سوتر و کامناسکیر دوم نیکه‌فوروس معرفی می‌کنند (Potts, 15 November 2011).

سکه‌های دو کامناسکیر و حاکمان الیمایی پس از او، به تقلید از سکه‌های سلوکی ضرب شده در شوش، سبکی کاملاً هلنی دارند و بر پشت آن‌ها تصویر آپولو نشسته بر امفلوس حک شده است (Le Rider, 1965: 288-289). خط این سکه‌ها و القاب به کار برده شده در آن‌ها نیز مشخصاً یونانی هستند.

مدت کوتاهی از حضور فعال سیاسی الیمیاییان نگذشته بود که مهرداد اول اشکانی (۱۷۱-۱۳۰ ق.م) به سلطنت رسید و پیروزمندانه فتوحات خود را در نواحی غربی گسترش داد؛ به‌طور کلی ساختار سیاسی حکومت اشکانی از زمان به قدرت رسیدن این فرد، شکل منسجمی به‌خود گرفت (محمدی‌فر، ۱۳۸۷: ۳۱)؛ بنابراین، به معنی واقعی، از این زمان بود که اشکانیان به فکر تحکیم سلطه‌ی خود بر تمامی خاک ایران در برابر سلوکیان افتادند. مهرداد، پس از فتح بابل و تأسیس تیسفون، به الیمایی و پارس لشکر کشید (Colledge, 1977: 10). می‌توان یکی از دلایل اشکانیان از حمله به الیمایی را، یاری کامناسکیر به دیمیتریوس دوم در برابر مهرداد دانست. دیمیتریوس پس از شکست اسکندر بالاس، از پارس، الیمایی و بلخ در برابر مهرداد اول درخواست کمک کرد و الیمایی بیش از بقیه به او یاری داد. این مسئله، بهانه‌ای برای مهرداد به‌شمار آمد که الیمایی را فتح و معبد آن‌جا را غارت کند (Le Rider, 1965: 370).

او برخلاف دو آنتیوخوس قبلی، موفق به این کار شد و غنایم دو معبد آتنا و آرتیمیس (نانایا)، موسوم به ت-آذر را به تاراج برد (Guépin, 1965-66: 23). الیمایی، همچون ماد، در زمان مهرداد، با وجود وابستگی به شاهان سلوکی، وظیفه‌ی دفاع از مرزهای خود و ترتیب دادن نبرد را داشته است. از این جهت به‌نظر نمی‌رسد الیمایی برای نبرد با مهرداد از حکومت دیگری درخواست کمک کرده باشد. پس از شکست الیمیاییان از مهرداد، سرزمین ایشان به اضافه‌ی ماد، پارس و بابل در ۱۴۰ ق.م. تسلیم مهرداد گشت (Rawlinson, 1893: 72). سال‌شمار بابلی ۱۴۱ ق.م. نیز حضور اشکانیان در این نواحی را تأیید می‌کند. به استناد این سال‌شمار نبردی بین نیروهای کامناسکیر دوم و اشکانیان در «آپامه» («کوت‌الاماره» کنونی عراق) صورت گرفت که به شکست الیمیاییان و فتح شوش انجامید که بررسی‌های لوریدر، بر روی سکه‌های مکشوف از شوش نشان می‌دهد که ضرابخانه‌ی این شهر در ۱۴۰ ق.م. در دست اشکانیان بوده است (Le Rider, 1965: 355). به‌نظر می‌رسد پس از خروج الیمیاییان از شوش و شکست کامناسکیر، او به نواحی شمالی‌تر پناه برده باشد. کتیبه‌ی او در برده‌نشانده (۱۵۱-۱۳۱ ق.م)، نشان می‌دهد که در ۱۳۸ و ۱۳۹ ق.م. معبد مسجدسلیمان در دست الیمایی‌ها بوده است که در نواحی کوهستانی

به شورش‌هایی دست زدند که طبق گزارش ژوستین و استرابو، اشکانیان آنان را سرکوب و دومین پایگاه آنان در سلوکیه‌ی هدیفون، اشغال شد (واندبرگ و شیپمن، ۱۳۸۹: ۲۹). لوریدر، محل ضرب سکه‌های شاهان الیمایی از پس از کامناسکیر دوم تا پایان سلطنت «وردان» اشکانی در ۴۵ م. را در این شهر می‌داند (Le Rider, 1965: 425-426). بر این اساس، شوش در این زمان در قلمرو الیمایی نبوده است. محققان شهرهای مختلفی را در کنار جراحی برای سلوکیه‌ی هدیفون جایابی کرده‌اند. از آن جمله «هنینگ شادگان»، «راولینسون» روستای «مانجی» (Manji) و «توماشک» (W. Tomaschek) رامهرمز را پیشنهاد کرده‌اند (Le Rider, 1965: 355). در این بین، هانسمن با بررسی‌هایی که در کناره‌های این رودخانه انجام داد، محوطه‌ی جانی‌شین را برای این شهر باستانی پیشنهاد کرد (Hansman, 1978: 156). این شهر تا پایان حیات الیماییان، یعنی تا زمان فتح منطقه به دست اردشیر اول ساسانی، اهمیت خود را حفظ کرد.

در مورد شرایط سیاسی الیماییان در زمان جانشینان مهرداد، اطلاعاتی در دست نیست. در مورد شوش، این اطمینان وجود دارد که سه یاغی به نام‌های «اوکوناپسس»، «تیگرایوس» و «داریوش» هم‌زمان با فرهاد دوم (۱۳۸-۱۲۷ ق.م.) به ترتیب مدتی این شهر را به تصرف خود درآورده و به ضرب سکه در آن پرداختند. وضعیت شاهان اشکانی تا زمان به سلطنت رسیدن مهرداد دوم (۱۲۳/۱۲۲-۸۸/۸۷ ق.م.) همچنان نابسامان بود. مهرداد دوم یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های تاریخ اشکانی، بیشترین وسعت را به قلمرو حکومت آنان بخشید. ۳۲ سکه‌ی برنزی متعلق به این پادشاه در شوش شناسایی شده که نشانگر تسلط کامل او بر این نواحی است (Le Rider, 1965: 389).

با مرگ مهرداد دوم و نزاع بین جانشینان او، این فرصت برای الیماییان پیش آمد تا دوباره به ضرب سکه در منطقه، اما این بار در سلوکیه‌ی هدیفون بپردازند. در حدود ۸۵ ق.م. شاه جوانی که از سکه‌های اندک خود با نام «کامناسکیر سوم مگاس نیکه فوروس» شناخته می‌شود، به پادشاهی رسید. سبک سکه‌های او نشان می‌دهد که منطقه در این زمان، مشخصاً تحت تأثیر فرهنگ پارتی بوده است. در ۸۲/۱ ق.م. کامناسکیر چهارم (ح. ۸۲/۱-۷۶/۵ ق.م.) در سلوکیه‌ی هدیفون به ضرب سکه پرداخت. سکه‌های او از حیث تفاوت سبکی، با نمونه‌های پیشین شاهان الیمایی قابل توجه است. این بار بر روی سکه، تصویر ریش‌دار شاه با نواری بلند بر روی شانیه‌ی چپ و همسر او، «آنزازه» در کنارش حک شده است. این تفاوت سبکی به اضافه‌ی نشان لنگر بر روی این سکه، گویای ضرب آن در مکانی به‌غیر از شوش، یعنی سلوکیه‌ی هدیفون می‌باشد (Hansman, 1990: 2). سکه‌های این فرد نسبت به نمونه‌های قبلی، از تنوع بیشتری برخوردارند.

به نظر می‌رسد که «سناتروک» (۷۷-۷۰ ق.م.) سلوکیه‌ی هدیفون را اشغال و کامناسکیر چهارم را مجبور به عقب‌نشینی به شمالی‌ترین بخش‌های قلمرو الیمایی در مرز ایالت ماد کرد (Ibid: 5)؛ این مسئله را تنها می‌توان از تغییر سبکی که در سکه‌های او صورت گرفت، به اثبات رساند. برای مدت طولانی تصویر سر اسب، یکی از نشانه‌های اصلی سکه‌های ضرب شده در ایالت ماد بود که این بار در سکه‌های تعدادی از شاهان کامناسکیری به کار برده شد.

پس از کامناسکیر چهارم و کامناسکیر پنجم، از نظر هانسمن، کامناسکیر سوم است که به ضرب سکه پرداخته است. براساس سکه‌ها، او ابتدا در منطقه‌ای دور از سلوکیه‌ی هدیفون حکومت می‌کرد. پلوتارک، گزارش می‌کند که او در ۶۵ ق.م. هدایایی به «پومی» ژنرال رومی، که در همین زمان به ارمنستان صغیر لشکر کشیده بود، فرستاده و به این ترتیب از ژنرال رومی که متحد فرهاد سوم (۷۰-۵۷ ق.م.) نیز بود، تقاضای میانجیگری در لغو تبعید خود را داشته است (Hansman, 5 & 2: 1990); از این که آیا این فرد در بازگشت به مرکز اصلی حکومت الیمایی توفیق داشته یا خیر، اطلاعی در دست نیست؛ اما جانشین او، یعنی کامناسکیر ششم، در ۶۲ ق.م. سلوکیه‌ی هدیفون را از چنگ اشکانیان درآورد و در آن سکه ضرب کرد (همان: ۵).

هانسمن، پیشنهاد می‌کند که کامناسکیر ششم در ابتدا، همچون شاه قبلی، در منطقه‌ای دور از سلوکیه‌ی هدیفون به ضرب سکه‌های بدون نشان ضربخانه می‌پرداخته است، اما در زمانی پس از ۶۲/۱ یا ۵۹/۸ ق.م. موفق به فتح سلوکیه و ضرب چهاردرهمی‌هایی با نشان لنگر، نشان پیشنهادی سلوکیه‌ی هدیفون شد؛ با این حال، کمیاب بودن سکه‌های این شاه جوان با نشان لنگر، گویای سلطه‌ی کوتاه او بر این شهر و فتح دوباره‌ی آن به دست اشکانیان است. از این جهت، به نظر می‌رسد که الیمیایان در ۵۸/۷ ق.م. بر این شهر تسلط نداشته و کامناسکیر ششم، دوباره به ضرب سکه‌هایی با تصویر اسب که از دوره‌ی سلوکی در نواحی شمالی شوشان و جنوبی ماد مرسوم بوده، پرداخته است (Hansman, 1990: 4).

اما، به چه دلیل شاهان الیمایی، مکرراً و یکی پس از دیگری، عنوان شاهی «کامناسکیر» را برای خود بر می‌گزیدند؟ شاید بتوان دلیل اصلی آن را، تزلزل متداوم و عدم پایداری اقتدار ایشان در تسلط بر مراکز اصلی حکومت الیمایی دانست. به گونه‌ای که پس از فقدان قدرت هر کدام از این شاهان بر شهرهایی چون شوش و به ویژه سلوکیه‌ی هدیفون، شاه الیمایی فاتح این مناطق برای یادآوری بر مشروعیت خود، نام «کامناسکیر»، یعنی «سرسلسله‌ی پادشاهی الیمایی» را برای خود برمی‌گزید. همین مسئله، مشکلات بسیاری را برای محققان به بار آورده، به گونه‌ای که در تعیین تقدم و تأخر این کامناسکیرها، توافق نظر قطعی بین ایشان وجود ندارد. براساس سکه‌های کامناسکیر هفتم، می‌توان به فتح دوباره‌ی سلوکیه‌ی هدیفون توسط ارد دوم اشکانی (ح. ۵۷-۳۸ ق.م.) و گسترش فتوحات اشکانیان در دوران فرهاد چهارم (ح. ۳۸-۲ ق.م.) در قلمرو الیمایی اشاره کرد (Hansman, 1990: 4-5). درهم‌های نقره‌ای این شاه الیمایی، فاقد نشان لنگر، نشان پیشنهادی سلوکیه‌ی هدیفون - است.

در زمان فرهاد چهارم، شخصی به نام «زاماسپ»، ساتراپی شوش را به عهده گرفت. در پایه‌ی یک مجسمه‌ی برنزی از زاماسپ متعلق به ۹/۸ م.، او «استراتگوس» و یا ساتراپ شوش نام گرفته است (Le Rider, 1965: 275). پس از مرگ فرهاد چهارم در ۲ ق.م.، سکه‌های اشکانی، فاقد لنگر شدند و در عوض در اکثر سکه‌های شاهان بعدی الیمایی، این نشان وجود دارد که می‌تواند گویای تسلط دوباره و متداوم آنان بر سلوکیه‌ی هدیفون از این زمان به بعد باشد. اما شوش همچنان و به‌طور مستقیم، تحت نظارت شاهان اشکانی قرار داشت.

اردوان سوم (۱۰-۴۰ م.) در ۲۱ م.، نامه‌ای به زبان یونانی به این شهر نوشت که متن آن گویای وجود دولتی خودگردان با سیستمی کاملاً هلنی در این شهر می‌باشد (Engers, 1938: 136).

«تیرداد یاغی»، دست‌نشانده‌ی امپراتور «تیریوس» در ۳۶ م. بخش زیادی از بین‌النهرین را از شاه برحق اشکانی، یعنی اردوان سوم درآورد. الیماییان هم‌پیمان او بودند و بدین جهت یک کامناسکیر دیگر که هانسمن او را «Kamnaskires Z» می‌نامد، فرصت یافت تا شوش را تصرف کرده و در آن‌جا به ضرب چهاردرهمی‌هایی با نشان ستاره و لنگر پردازد. این دو نشان، به ترتیب نماد شوش و سلوکیه‌ی هدیفون‌اند که برای اولین بار هم‌زمان در سکه‌های الیمایی مورد استفاده قرار گرفتند (Hansman, 1990: 6). این زمانی بود که الیماییان بعد از مدتی طولانی، برای بار دیگر، شوش را به تصرف خود درآوردند، اما دوباره توسط اشکانیان از این شهر بیرون رانده شدند.

در اواسط سده‌ی اول، گودرز دوم (۴۰-۵۱ م.) و وردان (۴۰-۴۶ م.) برای تصاحب سلطنت، با یکدیگر به نزاع پرداختند. وردان پیش از شکست قطعی از گودرز، در نواحی جنوبی ساکن شد و تا ۴۵ م. در شوش به ضرب سکه پرداخت (Kawami, 1987: 13). پس از این تاریخ و با آغاز دوره‌ی سوم تاریخ الیمایی، نام کامناسکیر از سکه‌های الیمایی حذف گردید و به احتمال زیاد خاندانی دیگر کنترل منطقه را در دست گرفت (نقشه ۲). از این پس، شوش که پیش از این جزو قلمرو الیمایی به‌شمار نمی‌آمد، به پایتخت حکومت تبدیل شد و طبق دیدگاه لوریدر، شاهان این سلسله از ۷۵ م. تنها در این شهر به ضرب سکه می‌پرداختند (Le Rider, 1965: 428 & 429).

اهمیت راهبردی و اقتصادی این منطقه نسبت به گذشته، نه تنها کاسته نشد، بلکه حساسیت شاهان اشکانی نسبت به آن نیز افزون گشت؛ از سوی دیگر، شهر تیسفون که در ۱۳۹ ق.م. توسط مهرداد اول تأسیس شده بود، در ۵۸-۵۷ ق.م. توسط ارد دوم (۵۸-۳۸ ق.م.) به عنوان پایتخت اصلی شاهنشاهی اشکانی انتخاب گشت (فرخ، ۱۳۹۰: ۲۲۰). این به معنی نزدیکی بیشتر به شوشان و در نتیجه‌ی توانایی بیشتر آنان بر نظارت مستقیم بر این منطقه است.

دلیل گسترش اقتدار شاهان الیمایی چه بود؟ سکه‌های این شاهان نشانگر حضور بی‌وقفه‌ی آنان تا ۲۱۵ م.، یعنی زمانی که اردوان پنجم، «خواسک» را به ساتراپی شوش بر می‌گزیند، در این شهر است (Kawami, 1987: 16). با تحلیل تاریخ سکه‌های شاهان جدید الیمایی و شباهت بسیار آن‌ها به سکه‌های اشکانی، به نظر می‌رسد که اردوان سوم با سرکوب شاهان محلی خاراسن و الیمایی، افرادی از خاندان خود را به حکمرانی این نواحی گمارد (واندنبرگ و شیپمن، ۱۳۸۹: ۳۳). ارد اول، نخستین شاه از این دودمان است که در شوش به ضرب سکه پرداخت. از این پس، یعنی از حدود ۵۸ م.، استفاده از نوعی -خط آرامی محلی- در سکه‌های شاهان الیمایی، رایج شد. در این دوران بود که با روی کار آمدن بلاش اول (۵۱-۸۰ م.) رویکردی ایرانی‌گرایانه در تمامی ایران گسترش یافت و شهرهایی چون شوش و مرو، عناوین یونانی خود را در حمایت از این رویکرد کنار گذاشتند (فرخ، ۱۳۹۰: ۲۶۷). تقریباً تمامی نقوش برجسته و آثار تصویری شاهان الیمایی، به جانشینان ارد اول

تعلق دارد. مهم‌ترین این آثار، مجموعه‌ی نقوش برجسته‌ی تنگ‌سروک‌اند که از نظر سبک، شباهت بسیاری به سکه‌های شاهان این دودمان دارند. کتیبه‌های تنگ‌سروک به «ابر-باسی» (Abar-Basi) و اُرد، فرزند «بعل-دوشا» که احتمالاً کاهن بعل بوده، تعلق دارند (Guépin, 1965-66: 20)؛ با این حال، بدون شک تاریخ این نقوش با یکدیگر متفاوت است. از این جهت واندنبرگ آن‌ها را از اواخر سده‌ی دوم تا اوایل سده‌ی سوم م. تاریخ‌گذاری می‌کند (Vanden Berghe, 1963: 163). در میان شاهان الیمایی، تعدادی سکه به شخصی به‌نام خسرو تعلق دارند. «کیل»، پیشنهاد می‌کند که این شخص که سکه‌های او در ۷۵ م. در شوش ضرب می‌شده، توسط شاه اشکانی به فرمانروایی این مناطق گمارده شده است (Wenke, 1981: 310). اُرد دوم، فرهاد، اُرد سوم و کامناسیکیر-اُرد، به‌ترتیب در سده‌ی دوم م. به سلطنت رسیدند. تنها یکی از چهاردرهمی‌های فرهاد، نشان می‌دهد که او فرزند اُرد دوم بوده است (Hill, 1922: cxcii). بر پشت مجموعه‌ای از درهم‌های برنزی منسوب به اُرد دوم و کامناسیکیر-اُرد، تصویر مردی با موهای موج به‌چشم می‌خورد که از نظر سبک، شباهت خاصی با نقوش برجسته‌ی تنگ‌سروک دارند (Hansman, 1985: 235).

در این دوران، وجهه‌ی خاص مذهبی در کنار مقام شاهی در نقوش برجسته ظاهر شد. کاهنان با نواری بلند و پیچ‌دار بر روی شانه‌ی چپ خود ظاهر و حتی برخی از پیکره‌های مذهبی هترا و پالمیر نیز این نوار را دارند. از این جهت ممکن است این نوع پوشش روحانی از بین‌النهرین وارد این قسمت از ایران شده باشد (Curtis, 1994: 204).

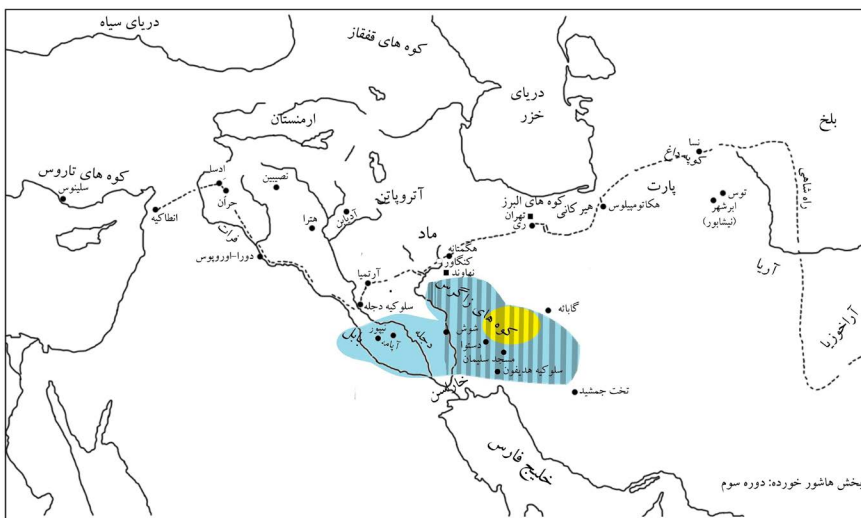
بررسی‌هایی که در خارک و همین‌طور نواحی شمالی عربستان سعودی صورت گرفته، گویای رونق قابل‌توجه تجارت در این نواحی و نقش مهم الیماییان در این عرصه است. وجود آثار پالمیری با تاریخ پیشنهادی از سده‌ی دوم تا اوایل سده‌ی سوم م. در جزیره‌ی خارک در خلیج‌فارس، گویای نفوذ عمیق فرهنگ این اقوام در نواحی مهم تجاری و راهبردی ایران می‌باشد (Haerink, 1975: 159).

به‌نظر می‌رسد که الیمایی‌ها از تجارت دریایی مخصوصاً مروارید، سود می‌برده و با ایستگاه‌هایی که بین هند و خراسان وجود داشته، ارتباط داشته است (Haerink, 1998: 274). شاهد این مدعا را کشف چهار سکه‌ی الیمایی در «جبل‌کنزان» در نزدیکی شهر «هفوف» در شرق عربستان است. «پلینی»، گزارش می‌کند که چوب از الیمایی به شهر باستانی «جرحاء» در شمال شرق عربستان صادر می‌شد (Ibid: 288). بررسی‌های لوریدر بر روی سکه‌های مکشوف در شوش نشان می‌دهد که این شهر از ۴۰ تا ۱۲۵ م. در آبادی و رونق قابل‌توجهی قرار داشته که به‌دلیل کنترل آن بر مسیرهای تجاری دریایی بوده است (Wenke, 1981: 306).

در مورد شاهان الیمایی که پس از فرهاد به پادشاهی رسیدند، اطلاع دقیقی در دست نیست. سکه‌هایی از شاهان متعددی با نام اُرد از شوش به‌دست آمده است، اما بررسی‌های صورت گرفته بر روی آن‌ها نسبت به شاهان دوره‌ی اول، متمرکز نبوده است.

استیل اردوان پنجم و خواسک با تاریخ ۲۱۵ م. در شوش نشان می‌دهد که اشکانیان با وجود سلطه‌ی محدود، پس از ۱۵۰ سال کنترل شوش را در دست گرفته

و الیماییان را مجبور به خروج از این شهر می‌کنند (Potts, 2004: 401). به نظر می‌رسد که در همین سال، الیماییان در نواحی جنوبی‌تر مستقر شدند. علیزاده با بررسی‌های خود در این نواحی، با اطمینان محل شکست ایشان از اردشیر اول در ۲۱۵ م. را نه در کوه‌های زاگرس و نه در شوش، بلکه در جنوب خوزستان و قرارگاه ایشان در اهواز می‌داند (Alizadeh, 1985: 184).
هنینگ، شاهزاده ارد الیمایی را، براساس کتیبه‌ی موجود در نقش برجسته‌ی او، آخرین شاه الیمایی، یعنی ارد پنجم، معرفی می‌کند (Henning, 1951, 178). این شخص که در متون اسلامی با نام «نیروفار» شناخته می‌شود، در نبرد با اردشیر، شکست‌خورده و از این پس الیمایی به‌عنوان یکی از ایالات شاهنشاهی ساسانی شناخته شد.



نقشه ۲. محدوده‌ی سرزمین الیمایی در قلمرو شاهنشاهی اشکانی به تفکیک سه دوره‌ی پیشنهادی کارشتمد (نقشه با اصلاحاتی از سوی نگارندگان برگرفته از: Kahrstedt, 1950).

فهرست پیشنهادی شاهان الیمایی کامناسکیری‌ها:

۱. هوکناپس (شورشی، ح. ۱۶۲ ق.م.)
۲. کامناسکیر اول مگاس سوتر (۱۴۷-۱۴۵ ق.م.)
۳. تیگرایوس (شورشی، ح. ۱۳۲-۱۳۸ ق.م.)
۴. کامناسکیر دوم نیکه‌فوروس (۱۴۵-۱۳۸ ق.م.)
۵. کامناسکیر سوم مگاس نیکه‌فوروس (۸۵-۸۲/۱ ق.م.)
۶. کامناسکیر چهارم و آنزازه (ح. ۸۲/۱-۷۶/۵ ق.م.)
۷. کامناسکیر پنجم (۷۶/۵-۶۲ ق.م.)
۸. کامناسکیر ششم (۶۲-۳۶ ق.م.)
۹. کامناسکیر هفتم (۳۶ ق.م. - ۲ م.)
۱۰. جانشینان کامناسکیر هفتم با هویت نامشخص (نیمه‌ی اول سده‌ی اول م.)
۱۱. کامناسکیر Z (۳۶-۴۵ م.)

دست‌نشانندگان شاهان اشکانی:

۱. ارد اول (۵۸-۷۵ م.)
۲. خسرو (۷۵ م.)

۳. اُردُ دوم، فرهاد، ارد سوم و کامناسکیر-اُردُ (۱۰۰-۱۹۰ م.)
۴. اُردُ سوم و اولفان و شاهان با هویت نامشخص (۱۹۰-۲۱۰ م.)
۵. اُردُ پنجم (۲۱۰-۲۱۵ م.)

نتیجه‌گیری

حاکمان ایلمایی که خود را از اخلاف اصلی شاهان ایرانی می‌شمردند، سهمی عمیق در توسعه و توفیق اهداف ایرانی‌گرایانه شاهان اشکانی داشتند. ایشان با تحمل فشار عمیق و بی‌وقفه‌ی شاهان اشکانی توانستند تا آغاز حملات اردشیر بابکان، بر خوزستان و راه‌های تجاری مهم آن تسلط داشته و به حیات سیاسی خود ادامه دهند. جنوب‌غربی ایران حیطة‌ی سیاسی-اداری ایلمایی را دربر می‌گرفت، اما اطلاعات علمی در این مقوله بسیار ناچیز و مبهم است؛ همین اطلاعات ناچیز، نقش مهم ایلمایی را در انتقال میراث اشکانی به ادوار بعدی نشان می‌دهد. ایلمایی، مرکز اصلی هنر عصر اشکانی، با جای دادن آثار تصویری و نقوش برجسته‌ی متعدد، منبع الهام سلسله‌ی بعدی در پارس، یعنی ساسانیان است. ایلماییان از کوهستان‌های شمال شرق دشت پست خوزستان برخاستند و به زودی بر تمامی این نواحی مسلط شدند. ایشان نه تنها خوزستان و نواحی کوهستانی اطراف را به زیر سلطه‌ی خود درآوردند، بلکه فتوحاتی نیز در ایالت‌های جنوبی بین‌النهرین، از جمله بابل صورت داده و بدین سبب اقتدار حکومت نورسیده‌ی خود را به مناطق اطراف نشان دادند. نفوذ ایشان در ایالت‌هایی از جمله ماد نیز قابل بحث است و بقایای باستان‌شناسی در محوطه‌های مهم این ایالت و همین‌طور نوشته‌های تاریخی این مسئله تأیید می‌کند. منطقه‌ای که ایلماییان بر آن سلطه داشتند، نقش عمیق ایشان را در انتقال الگوهای فرهنگی در ایران عصر اشکانی نشان می‌دهد. این موقعیت، ثروتی افسانه‌ای را برای ایشان به ارمغان آورده بود. ثروت ایلمایی را می‌توان همچون «هلند» قرن هفدهم و «انگلستان» قرن هجدهم م. دانست که دلیل آن ترانزیت کالا از طریق خلیج فارس و جاده‌ی اصفهان-شوشان است. وجود آثار هنری با ارزش از جمله مجسمه‌های سنگی متعدد در معابد مسجدسلیمان و برده‌نشانده، این دیدگاه را تأیید می‌کند. فعالیت‌های تجاری ایشان، تنها محدود به راه‌های ذکر شده نمی‌شد، بلکه سکه‌های به‌دست آمده از شاهان ایلمایی در نواحی شمالی عربستان، نشانگر نقش اقتصادی مهم آن‌ها در سرتاسر منطقه است. عمده‌ی آثار یادمانی دوره‌ی اشکانی در حیطة‌ی فرهنگی ایلمایی قرار دارند که مورد تقلید و تحسین حکومت‌های بعدی قرار گرفت. در مجموع، میراث هنر پارسی بر ساسانی را می‌توان صحنه‌های اعطای مقام، نبرد تن‌به‌تن سوار بر اسب و به‌ویژه تمام‌رخ‌نمایی دانست؛ سنت تمام‌رخ‌نمایی که به‌عنوان یکی از دستاوردهای اصلی فرهنگ پارسی شناخته می‌شود، به معنی واقعی در آثار به‌دست آمده در این منطقه تجلی یافت.

خوشبختانه به مدد کاوش‌های محدود علمی باستان‌شناسی، مطالعه‌ی متون کهن، مطالعات سکه‌شناسی و مطالعه‌ی نقوش برجسته‌ی ایلمایی، اطلاعات ارزشمندی در این خصوص به‌دست آمده است که گسترش این بررسی‌ها و تحلیل آن‌ها، گامی مهم در راستای شناخت تاریخ و هنر ایران پیش از اسلام خواهد بود.

کتابنامه

- بدیعی، ربیع، ۱۳۶۷، *جغرافیای مفصل ایران*، ج. ۱، تهران، اقبال.
- پاتس، دنیل تی، ۱۳۸۵، *باستان‌شناسی ایلام*، ترجمه: زهرا باستی، تهران، سمت.
- حیدری، احمد، ۱۳۷۷، «آثار الیمایی در ارتفاعات سوسن (ایذه)»، *مجله اثر*، شماره‌ی ۲۹ و ۳۰، صص: ۲۰۴-۲۳۱.
- رضائی‌نیا، عباس، ۱۳۸۱، «بحثی درباره‌ی معبد چهارستونی بردشاند و معبد بزرگ مسجد سلیمان»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، شماره ۲، صص: ۲۵-۳۴.
- رضائی‌نیا، عباس، ۱۳۸۳، «دست‌آورد پژوهش‌های الیمایی در استان خوزستان»، در: *مجموعه مقالات دومین همایش ملی ایران‌شناسی*، صص: ۲۴۱-۲۵۳.
- رهبر، مهدی، ۱۳۷۶، «کاوش باستان‌شناسی در گالاک شوستر»، در: *گردهمایی باستان‌شناسی ایران پس از انقلاب اسلامی*، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، صص: ۱۷۵-۲۰۸.
- زاگارل، الن، ۱۳۸۶، *باستان‌شناسی پیش از تاریخ منطقه‌ی بختیاری*، ظهور شیوه‌ی زندگی در ارتفاعات، ترجمه: کوروش روستایی، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان چهارمحال و بختیاری.
- سرفراز، علی‌اکبر و آوزمانی، فریدون، ۱۳۸۷، *سکه‌های ایران از آغاز تا دوران زندیه*، تهران، سمت.
- سلوود، دیوید، ۱۳۸۰، «دولت‌های کوچک جنوب ایران»، ترجمه: حسن انوشه، در: *تاریخ ایران کمبریج*، ج. ۳، قسمت اول، تهران، امیرکبیر، صص: ۴۱-۴۸.
- شیپمان، کلاوس، ۱۳۸۴، *مبانی تاریخ پارتیان*، ترجمه: هوشنگ صادقی، تهران، نشر فرزاد.
- عبدی، کامیار، ۱۳۸۹، «آنتیوخوس دوم و مسئله مشروعیت سلطنتی او»، در: *پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس*، سال دوم، شماره سوم، صص: ۱۷-۲۶.
- عزیززی، خرائقی، محمد حسین و دیگران، ۱۳۸۹، «گورستان‌های نویافته‌ی الیمایی در شمال خوزستان»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس*، سال دوم، شماره سوم، صص: ۹۳-۱۱۰.
- علی‌بیگی، سجاد، ۱۳۸۹، «از سرگیری پژوهش‌های باستان‌شناسی در محوطه‌ی پارسی بیستون»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس*، سال دوم، شماره سوم، صص: ۳۹-۷۰.
- مجیدزاده، یوسف، ۱۳۸۶، *تاریخ و تمدن ایلام*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- محمدی‌فر، یعقوب، ۱۳۸۷، *باستان‌شناسی و هنر اشکانی*، تهران، سمت.
- بیانی، ملک‌زاده، ۱۳۸۷، *تاریخ سکه از قدیم‌ترین‌ها تا دوره‌ی ساسانیان*، ج. ۲، تهران، دانشگاه تهران.
- واندنبرگ، لویی و شیپمن، کلاوس، ۱۳۸۹، *نقوش برجسته منطقه الیمایی در دوران اشکانی*، ترجمه: دکتر یعقوب محمدی‌فر و آزاده محبت‌خو، تهران، سمت.
- Alizadeh, A., 1985, "Elymaean occupation of Lower Khuzestan during the Seleucid and Parthian periods: a proposal", *Iranica Antiqua*, vol. XX, Pp. 175-195.
- Amiet, P., 2001, "La sculpture susienne à l'époque de l'empire parthe", *Iranica Antiqua*, vol. XXXVI, Pp. 239-291.

- Bickerman, E., 1962, *From Ezra to the last of Maccabees*, New York.
- Bouché-Leclercq, A., 1913, *Histoire des séleucides*, Paris, Ernest Leroux.
- Chaumont, M. L., 1982, "Recherches sur quelques villes Helléniques de l'Iran occidental", *Iranica Antiqua*, vol. XVII, Pp. 147-173.
- Clark, J. D., 2006, "A work of synthesis: an overview of the third volume of the Cambridge history of Iran", *Iranica Antiqua*, vol. XLI, Pp. 303-326.
- Colledge, M. A. R., 1977, *Parthian Art*, New York, Ithaca.
- Coyne, J. J. A., 1912, "Hellenism and the Oriental Reaction", *Studies: An Irish Quarterly Review*, Vol. I, No. 4, Pp. 599-620.
- Curtis, V. S., 1994, "More Parthian finds from ancient Elymais in south-western Iran", *Iranica Antiqua*, vol. XXIX, Pp. 201-214.
- Debevoise, N. C., 1942, "The Rock Reliefs of Ancient Iran", *Journal of Near Eastern Studies*, Vol. I, No. 1, Pp. 76-105.
- De Bode, B. C. A., 1845, *Travels in Luristan and Arabistan*, vol. 1, London.
- Diodore de S., 1737-1744, *Histoire Universelle, traduit en François par Monfieur l'Abbé Terrasson, de l'Académie Françoisé, Tome sixième*, Paris, De Bure l'aîné.
- Dobbins, K. W., 1984, "Alexander's eastern Satrapies", *Persica*, vol. XI, Pp. 73-99.
- Engers, M., 1984, *The letter from Artaban to Susa*, Brill, vol. VII, Pp. 136-141.
- Gera, D. & Horowitz, W., 1997, "Antiochus IV in Life and Death: Evidence from the Babylonian Astronomical Diaries", *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 117, No. 2, Pp. 240-252.
- Ghirshman, R., 1976, "Terrasses sacrées de Bard-é Néchandeh et Masjid-I Solaiman", *Mémoires de la delegation archéologique en Iran*, vol. XLV, Vol.1 texte, Paris.
- Guépin, J. P., 1965-1966, "A contribution to the location of Ta Azara, the chief sanctuary of Elymais", *Persica*, No. II.
- Haerinck, E., 1975, "Quelques monuments funéraires de l'île de Kharg dans le golfe Persique", *Iranica Antiqua*, vol. XI, Pp. 134-167.
- Haerinck, E., 1998, "International contacts in the southern Persian gulf in the 1st century B.C./ 1st century A.D.: Numismatic evidence from Ed-Dur (Emirate of Umm Al-Qaiwain, U.A.E)", *Iranica Antiqua*, vol. XXXII, Pp. 273-302.
- Hansman, J., 1967, "Charax and the Karkheh", *Iranica Antiqua*, vol. VII, Pp. 21-58.
- Hansman, J., 1978, "Seleucia and the Three Douraks", *Iran*, vol. XVI, Pp. 154-161.
- Hansman, J., 1985, "The great Gods of Elymais", *Acta Iranica, Deuxième Série*, vol. XI, Pp. 229-246.
- Hansman, J., 1990, "Coins and mints of ancient Elymais", *Iran*, vol. 28, Pp. 1-11.
- Harmatta, J., 1976, "Inscriptions Élyméennes, dans Terrasses sacrées de Bard-é Néchandeh et Masjid-I Solaiman", *par Ghirshman, Roman, Mémoires de la delegation archéologique en Iran*, vol. XLV, Vol.1 texte, Paris.
- Henning, W.B., 1951, "The monuments and inscriptions of Tang-I Sarvak", *Asia Major* n.s. 2, Pp. 151-198.
- Hill, G. F., 1922, *A Catalogue of the Greek coins of Arabia, Mesopotamia and Persia*, London, Museum Dept of Coins and British Museum Dept of

Coins and Medals.

- Kahrstedt, U. 1950, *Artabanos III und seine Erben*, Bern, Bernae, A. Francke.
- Kaim, B., 2009, "Investiture of mithra. Towards a new interpretation of so called investiture scenes in Parthian and sasanian art", *Iranica Antiqua*, vol. XLIV, Pp. 403-415.
- Kawami, T. S., 1987, "Monumental art of the Parthian period in Iran, Leiden", *Acta Iranica*, Troisième Série, v. XIII.
- Kawami, T. S., tkawami@arthurmsacklerfdn.org (9 November 2011), Elymian Language, Unpublished letter to Alireza Khounani. alireza.khounani@yahoo.com
- Layard, H., 1887, *Early Adventures in Persis, Susiana and Babylonia*, vol. II, London, John Murray.
- Le Rider, G., 1965, *Suse sous les Séleucides et les Parthes*, Paris: MDP 38, P. Geuthner.
- McEwan, G. J. P., 1986, "A Parthian campaign against Elymais in 77 B.C.", *Iran* 24, Pp. 91-94.
- Mehrkian, J., 2000, "Un nouveau bas-relief d'Elymaide à «Shirinow» sur un passage de la migration des Baxtyaris", *Iranica Antiqua*, vol. XXXV, Pp. 57-68.
- Mehrkian, J., 2001, "Trois bas-reliefs Parthes dans les monts Bakhtiaris", *Iranica Antiqua*, vol. XXXVI, Pp. 293-298.
- Potts, D. T., 2002, "Five episodes in the history of Elymais, 145-124 B.C.: New data from the astronomical diaries", *Cahiers de Studia Iranica* 25, Pp 349-362.
- Mehrkian, J., 2004, *The Archaeology of Elam Formation and Transformation of an Ancient Iranian State*, London, Cambridge University Press.
- Mehrkian, J., tkawami@arthurmsacklerfdn.org (15 November 2011), Kamnaskires Nikephoros, Unpublished letter to Alireza Khounani. alireza.khounani@yahoo.com
- Rawlinson, G., 1893, *Parthia*, London, T. Fisher Unwin.
- Roštovtzeff, M., 1936, *The Sarmatae and Parthians*, *The Cambridge Ancient History*, edited by S. A. Cook, F. E. Adcock and M. P. Charlesworth, v. XI.
- Sachs, A., 1952, "Sirius Dates in Babylonian Astronomical Texts of the Seleucid Period", *Journal of Cuneiform Studies*, Vol. 6, No. 3, Pp. 105-114.
- Strabo, 1917, *The Geography, With an English translation by Horace Leonard Jones*, Based in part upon the unfinished version of John Robert Sitlington Sterrett, London Heinemann, vol. I, VII.
- Unvala, J. M., 1934, *Tessères et médailles frustes, Mémoires de la mission archéologique de Perse, Ministère de l'éducation nationale et des beaux-arts, Tome XXV, Mission en Susiane*, Sous la direction de MM. R. de Mecquenem et V. Scheil, Paris.
- Vanden Berghe, L., 1963, "Le relief parthe de Hung-I Nauruzi", *Iranica Antiqua* 3., Pp. 155-172.
- Vanden Berghe, L., 1987, "L'héritage Parthe dans l'art Sasanide, Transition periods in Iranian history", *Studia Iranica*, Cahier 5, Pp. 241-252.
- Wenke, R. J., 1981, "Elymeans, Parthians, and the Evolution of Empires in Southwestern Iran", *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 101, No. 3, Pp. 303-315.
- Will, E. 1962, *L'art Sassanide et ses prédécesseurs, Syria*, Tome XXX-IX., Pp. 45-63.
- Wolski, J., 1967, "L'aristocratie Parthe et les commencements du féodalisme en Iran", *Iranica Antiqua*, v. VII, Pp. 133-144.